

دلمان

مجله فرهنگی و اجتماعی
شماره هشتم، آیی شماره ۱۲۰۰ - نویسنده

دفعیه‌ای درباره کارنامه مصدق

گفت و گویا برتراند موسوی
و پیرام نقل تبریزی

صدق جگونه با

تخریم هاباوره کرد؟

مقالاتی از شاپور روسانی

جگونه مصدق، کشور را
بدون نفت اداره کرد؟

چرا کریدور شمال جنوب

پروژه‌ای استعماری است؟

دولت ننولیبرال روحانی، بورژوازی

دلل مسلک و گسترش در فرش قرمز واردات

علیه نئولیبرالیسم نقابدار

پرونده‌ای برای فقرا و در برداشان زن‌های خوب

گفت و گوی ویژه با ناصر فکوهی درباره

نئولیبرالیسم ایرانی و قوع فاجعه در نظام آموزشی ما

نئولیبرالیسم، مفهومی که
هر جامعه‌شناسی باید بداند
مقالاتی از پیتر کافمن

نظریه نئولیبرال جامعه
گفتاری از سیمون کلارک

از تراز دی تا کُمدي

تکوین طبقه متوسط جدید در
سپهر تاریخ معاصر ایران

رازوری زنانه
و انسان زدایی تدریجی
کتابی که از دنیا پنهان زنان
آمریکایی پرده برداشت

پرونده‌ای برای علی اشرف درویشیان

اشرف نویسنده‌گان

با آثاری از:
سعید سلطانی، فرهاد رجبی
ناصر گلستان فرو -
به همراه داستان هایی از:
مجیدنش آرسته
زهرا گوذری
حسین نوروزی پور

آوازه خوان

داستانی از
کازو نوایشی گورو

گلچین موسیقی ایران

درباره نادر گلچین و
علمای های موسیقی اش
و یادنامه هایی برای
 محمود اسلام پرست
و هنرمندیه بازیگرانی

ایوان کاترامب
فیلمیست یازن خوب!
كتاب تازه دختر تو اعیج حرف
تازه‌ای برای گفتن دارد؟

تصرافازلی
به روایت راسکولنیکف

جدال با داد و بیداد
گزارشی از حال و روز مستفر و شان
در خیابان‌های شلوغ شهر ما

انتشار یادداشت‌های گانوک
از مذاکرات مسکو

یادداشتی از ناصر عظیمی
دنیای پارادوکسیکال ما

بِنَامِ حَدَّادْجَانْ وُ

دِيلَمان

مجله فرهنگی و اجتماعی دیلمان

مدیر مسئول و سردبیر: مهدی بازرگانی

ویراستار ارشد: زهرا زارع

خوشنویسی لوگوی دیلمان: رضا اسمعیل دوست جلالی

طرح روی جلد: بهرنگ جدی

عکس: رضا عطایی

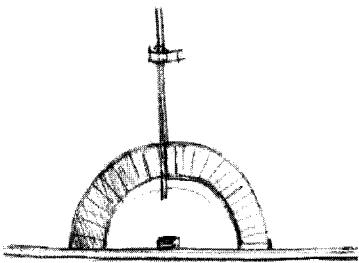
طراح گرافیک: مجله دیلمان

چاپخانه: موسسه بوستان کتاب

مقالات درج شده در مجله دیلمان تنها آرای نویسنده‌گان می‌باشد و مجله در برابر این دیدگاه‌ها مسئولیتی ندارد. دیلمان در ویرایش مطالب ارسالی مطابق شیوه نامه خود آزاد است. مقالات، نظرات، نظریه‌های پژوهشی و پیشنهادات خود را به آدرس زیر برایمان ایمیل کنید: deylamanmag@yahoo.com یا deylamanmag@gmail.com یا [۰۹۱۷۲۰۵۹۹۶۲](tel:09172059962) تماس بگیرید.

ارتباط مستقیم با سردبیر: ۰۹۳۵۸۶۹۳۱۳۸ | mehdi.bazargani@gmail.com

آدرس: رشت، گلزار، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۱۵۵۲ | شماره تماس: ۰۳-۳۳۴۴۷۴۰۳



[فهرست مطالب]

[سرمهقاله]

چرا کریدور شمال جنوب، پروژه‌ای استعماری است؟ / مهدی بازرگانی ۷

[پرونده: علیه نولیبرالیسم نقابدار]

نولیبرالیسم ایرانی و قوع فاجعه در نظام آموزشی ما در گفت و گوی دیلمان با ناصر فکوهی ۳۲	۶۳
نولیبرالیسم ریشه تمام مشکلات / جورج منینوت ۶۳	۹۳
گزاره‌هایی در نولیبرالیسم ایرانی / شوکا جنگلی ۷۵	۹۱
نظریه نولیرال جامعه، مبانی ایدئولوژیک نولیبرالیسم و متقدان آن / سیمون کلارک ۱۰۷	۱۱۱
نولیبرالیسم، مفهومی که هر جامعه شناسی باید بداند / پیتر کافمن ۱۱۱	۱۲۶
نولیبرالیسم از نگاه احمد سیف / روزبه گیلانی ۱۲۶	۱۳۳
سرمایه داری چیست و از کجا سرو کله اش پیدا شد؟ / شوکا جنگلی ۱۳۳	
دنیای پارادوکسیکال ما / ناصر عظیمی ۱۴۲	

[کتاب‌امه]

دفعیه‌ای درباره کارنامه دولت ملی مصدق / گفت و گوی با فرشاد مومنی و بهرام نقش تبریزی ۱۳۹	۱۵۲
چگونه مصدق، کشور را بدون نفت اداره کرد؟ / خسرو گیلک ۱۵۲	۱۶۲
مصدق چگونه با تحریم‌ها مبارزه کرد؟ / شاپور رواسانی ۱۶۲	

[تاریخ]

- تصرف انزلی به روایت راسکولنیکف / فئودور راسکولنیکف ۱۶۹
یادداشت های گائوک از مذاکرات مسکو ۱۸۹
درباره روز نوشته های گائوک از مسکو / شاپور روسانی ۲۰۱
افسران نظامیه در نهضت جنگل / هومن صدیقی ۲۰۴
پیرم خان ارمنی در سال های مشروطه / قربان فاخته ۲۱۱
تالش ها و نهضت جنگل / سید مومن منفرد ۲۱۹
بررسی خاطرات یان کولارز، بیگانه ای در کنار کوچک خان / مجید بهره ور ۲۳۴

[یادنامه]

- گلچین موسیقی ایران، درباره نادر گلچین و فعالیت های موسیقایی اش / امین حق ره ۲۳۹
 محمود اسلام پرست، نویسنده مردم / پرویز فکر آزاد ۲۵۱
هنگامه رفتن قو، به یاد هنگامه بازرگانی؛ فعال حقوق کودک و روزنامه نگار ۲۵۵

[مطالعات بومی]

- آیین های خوردن برنج نوبرانه در گیلان / محمد بشرا ۲۶۴
عروسک هایی که پیام آوران بهار در ایران بودند / سیده منصوره قیمی ۲۷۵
آل احمد، مردم شناسی کوشای / جهاندوست سبزعلی پور ۲۸۹
مجدالكتاب شالی از بانیان مدارس جدید ایران / هومن یوسفدهی ۲۹۵
نیما یوشیج در آستانه / اکبر اکسیر ۳۰۳
پرهاشم، مترجم اندیشه گر / مسعود ربیعی ۳۰۹
قبول سختی و نپذیرفتن پستی / مسعود تاکی ۳۱۵

[داستان ایرانی: پرونده ای برای علی اشرف درویشیان]

- کابوس فقر، نگاهی به مجموعه داستان «آبشوران» / سعید سلطانی طارمی ۳۳۳
علی اشرف درویشیان، نویسنده ای از این ولایت / فرهاد رجبی ۳۳۸
حکایت آن لطیفی که از تلخستان می گفت / حسین نوروزی پور ۳۵۰
چند نگاه به زندگی درویشیان / ناصر گلستان فر، اسماعیل زرعی، عباس درویشی ۳۵۶

[جامعه]

- گزارشی از حال و روز دستفروشان در خیابان های شلوغ شهر ما / خسرو گیلک ۳۶۱

سه سطح تحلیل بر پدیده دستگروشی/عباس نعیمی جورشی	۳۶۹
[زنان]	
رازوری زنانه و انسان زدایی تدریجی/زهرا زارع	۳۷۴
زنانگی، خشونت و ترس / منصوره موسوی	۳۹۱
آموزش زنان در عصر مشروطه / هوشنگ عباسی	۳۹۷
ایوانکا ترامپ، فمینیست یا زن خوب آمریکایی/زهرا زارع	۴۰۴
[دادستان]	
کجایید بیاید/مجید دانش آراسته	۴۱۰
بتهونن توی سرم جواد یساری می خواند/زهرا گودرزی	۴۱۵
همه به هم کمی دور هستیم/حسین نوروزی پور	۴۱۸
آوازه خوان/کازوئو ایشی گورو	۴۲۲
[نقدهدبی]	
موراکامی در مترو/غلامرضا مرادی	۴۴۷
نقدي بر رمان کافکا در کرانه/مرسله کسری	۴۵۵
تاریخ را با پرگار نوشته اند/نرگس مقدسیان	۴۶۰
[نقد اجتماعی]	
درنگی بر تکوین طبقه متوسط جدید در سپهر تاریخ معاصر ایران/ماهیار رهامهر	۴۶۸
فقرنامتوازان و ساختاری چیست؟/شوکا جنگلی	۴۸۱
[سفرنامه]	
سفر به ترکمنستان-۱/بهرام امیراحمدیان	۴۸۵

سر مقاله



چرا کریدور شمال-جنوب پروژه‌ای استعماری است؟

دولت نئولیبرال روحانی، بورژوازی دلال مسلک
و گستردن فرش قرمز واردات

مهدى بازرگانى



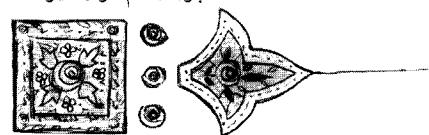
وقتی راه آهن در ایران در ۲۷ مرداد ۱۳۱۷ شمسی ساخته شد، شاید رضا شاه هرگز تصور نمی کرد این خط آهن قرار است برای ساقط کردن خود او مورد استفاده قرار گیرد. خط آهنی که از نگاه ناظرانی چون مصدق نه تنها اقتصادی نبود، بلکه علاوه بر آن حتی استعماری نیز بود. در واقع این خط آهن ایران بود که به عنوان بازوی توانمند بریتانیا در عرض ۷۲ ساعت توانست رضا شاه را از سلطنت خلع کند و سپس پل پیروزی متفقین در جریان جنگ جهانی دوم گردد؛ راه حلی فوری جهت رساندن لجستیک نظامی بریتانیا به خط مقدم نبرد احتمالی با شوروی و شاهکار استراتژیک بریتانیا برای اهداف چند منظوره از جمله شکست آلمان نازی با راه آهنی که توسط خود آنها ساخته شده بود.

واقع ماجرا این بود که بریتانیا موفق شده بود در ایران خط آهنی تاسیس کند که برای او کاربرد نظامی-استعماری داشت و زرنگی اش در این بود که چنین پروژه‌ای را چنان به ایران انداخت که حتی نیاز نشد یک پوند هم از جیب خود برای آن خرج کند. مشهور است رضا شاه پس از تبعید

به جزیره موریس توسط انگلیسی‌ها، از اینکه بناها و تاسیسات راه آهن (پل معروف ورسک) را تخریب نکرده بود، تأسف می‌خورد.

سیروس غنی در کتابش پیرامون قضیه راه آهن در عصر رضا شاه (۱۳۸۹: ۴۱۷) از قول ویلیام هاس آورده است روسیه و انگلیس آماده مساعدت فقط با خط آهنی بودند که از مسیر دلخواه آنها بگذرد و منافع تجاری و سوق الجیشی آنها را برآورده و با هر مسیر دیگر سرسرخانه مخالفت می‌ورزیدند. بریتانیا می‌ترسید راه آهن اگر به جنوب رود صالح نفتی آن کشور به خطر افتاد و خطری هم برای هند فراهم آید. روسیه، به نوبه خود بر ضد خطی بود که از شرق به غرب در میان عراق و هند کشیده شود.^۱ حاصل این تضاد منافع در مسیریابی راه آهن ایران این شد که خط آهنی با بستن مالیات بر مردم ایران با هزینه ۱۲۵ میلیون دلار طی ۱۱ سال تاسیس شد. راه آهنی که از مسیری کاملاً غیراقتصادی می‌گذشت و پس از طی کیلومترها بدون عبور از هیچ شهر مهمی به قول یکی از روزنامه‌های غربی، هیچ کجا را به هیچ کجا متصل می‌کرد.

در استعماری بودن این پروژه^۲ و بلااستفاده بودن آن در ایران آن زمان شکی نیست. ای بسا که خود رضا شاه نیز پس از رخداد فاجعه در انجام کار به آن آگاهی پیدا کرد، زمانی که متاسفانه دیگر دیر شده بود. مسئله ما در اینجا اثبات این موضوع نیست. پرسش مهم تر این است که چگونه شاخص ترین مظهر توسعه یعنی «راه آهن»، می‌تواند ماهیتی استعماری پیدا کند و در خدمت منافع امپریالیسم قرار گیرد؟ سوالی که پس از صد سال، امروز نیز مطرح است: آیا کریدور شمال جنوب که هشتاد سال پس از راه اندازی اولین راه آهن ایران می‌خواهد ما را به بازار جهانی متصل کند- پروژه‌ای استعماری است؟ خط آهنی که این بار منافع استعماری را نه در «ایرولاسیون» ایران، بلکه در «اتصال و ادغام»



می‌بیند. کریدوری بین المللی برای تبادل کالا از چین، سنگاپور و هند از مسیر ایران به روسیه و اروپا وبالعکس، کریدوری که برای گسترش مبادلات کالائی در دو سوی جهان سرمایه داری (چین و اروپا) از راه ایران طراحی شده است. آنچه گفتن دارد این است که ایران در این طرح جدید، پل پیروزی چه کسی است؟ راه آهن رضا شاهی، بندر شاهپور در خلیج فارس را به بندر ترکمن در ساحل جنوبی دریای مازندران متصل کرد؛ اما هرگز سبب ساز توسعه و ترقی ایران نشد. و امروز می‌توانیم بگوییم دقیقاً بر عکس ادعای اولیه، دلیل اصلی ورود متفقین به ایران و تحمل خسارت‌های مالی و جانی بسیار بر کشور گردید. حال بر این مبنای توان پرسید کریدور شمال جنوب در دولت یازدهم و دوازدهم با چه اهدافی با تمام قوای داخلی و خارجی پیگیری می‌شود؟ آیا کریدور

شمال جنوب که در سال های پایانی سده چهاردهم خورشیدی، اتصال ریلی کشور با اقتصاد آزاد جهانی را محقق می کند؛ با راه آهن رضا شاهی که در آغاز این سده به راه افتاد فرقی دارد؟^۲ منتقلدان^۳ ریلی کردن حمل بار در ایران، بر این باورند که اقتصاد ایران، «جاده طلب» است و صرف هزینه های هنگفت برای توسعه ریلی کشور در زمانه کاهش درآمدهای نفتی، نه تنها توجیه اقتصادی ندارد؛ بلکه دوربینی منابع است. مصدق هم صد سال پیش همین حرف را می زد. او می گفت به جای ساخت راه آهن برای تامین منافع سوق الجیشی استعمار، بیاییم کارخانه قند بزیم تا وابسته به واردات آن نباشیم. با این وصف جا دارد پرسیم ریل های کریدور شمال جنوب، بر چه منطقی گذاشته می شوند و دولت دوازدهم با چه انگیزه ای سراسیمه و دستپاچه واکن ها را سفارش داده است؟ برای پاسخ به این پرسش پیچیده، باید دید شرایط اقتصادی-اجتماعی جامعه و جهان اطرافمان طی یک قرن گذشته چه تغییر بنیادینی به خود دیده؟ ابتدا باید از تغییرات ساختاری اقتصاد ایران طی صد سال اخیر گفت تا چارچوب کلی بحث روشن شود. از تغییراتی که گام به گام عملی شده اند: از بازگشایی درهای تجارت خارجی گرفته تا تغییر شکل بهره کشی در استعمار نو و البته ماجراهی ظهور و سقوط شرابِ مستی فزای نفت.

اسطوره بازگشایی درها

بازگشایی درهای بازار ایران به روی تجارت خارجی، پدیده جدیدی نیست. سالهاست که اقتصاد ایران به آن سو می رود و با قرص و شربت و تزریق، اندک اندک عضلاتش شل می شود تا از روش های گوناگون پذیرای واردات گردد. کاتالیزورهای مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی در این موضوع فعال بوده اند و وضعیت کنونی، محصول یک فرایند تاریخی است. سرمایه گذاری مستقیم خارجی از اواخر قرن نوزدهم در ایران آغاز گردید. صدها قرارداد با دولت های قدرتمند خارجی صاحب نفوذ منعقد گردید که بررسی ماهیت و نحوه نقش آفرینی آن در اقتصاد ما نشان می دهد جملگی این قراردادها با اهداف استراتژیک، همسو با اهداف استعماری و نواستماری طراحی شده اند.

«تنها در فاصله سال های ۱۸۶۲ تا ۱۹۱۳ میلادی (یعنی ۱۲۴۱ تا ۱۳۹۲) ۲۱۷ قرارداد اقتصادی میان ایران و دولت انگلستان منعقد کردید که حوزه هایی چون تلگراف، تاسیس بانک و حق انتشار اسکناس، بهره برداری از معادن، احداث و بهره برداری از جاده، انحصار بهره برداری از نفت ایران، استقراض ایران از بریتانیا و غیره بود. از جمله این قراردادها (رویترز: ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ و دارسی: ۲۸



مه ۱۹۰۱) بود که در نهایت موجبات تشکیل شرکت نفت ایران و انگلیس را فراهم کرد. به دنبال سرکوب نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد کنسرسیوم نفتی میان دولت ایران و نمایندگان شرکت های چندملیتی نفتی منعقد گردید. در این قرارداد ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم به شرکت های انگلیسی، ۱۰ درصد به شرکت مشترک انگلیسی- هلندی و بقیه به شرکت های فرانسوی و اگذار گردید.» (دلیری، حسن: ۱۳۸۷)

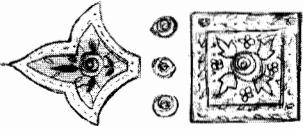
در نتیجه این سیاست ها نه تنها اقتصاد ایران صنعتی نشد، بلکه همان تولید اندکی که داشت را نیز از دست داد. افزایش واردات و وابستگی ایران به خارج، از جمله نتایج ناگوار این سیاست ها بود. سرمایه گذاری خارجی نه تنها به صنعتی شدن و رونق تولید بومی کمک نکرد، بلکه به دلیل فقر منابع انسانی و وابستگی کامل تکنیکی-دانشی و به طور کلی نبود زمینه های تحول صنعتی، ایجاد هر تحول مثبتی را در آینده ناممکن کرد. از سویی تکنولوژی وارداتی، نیاز به بکاربردن نوآوری را از نیروی انسانی می گرفت و از سوی دیگر واردات بی رویه کالای خارجی که رقابت ناپذیر می نمود؛ تولید داخلی را ب معنی می ساخت. حاصل جمع این مجموعه تحولات در یک کلام، تعمیق وابستگی ایران به کشورهای ثروتمند صنعتی در همه ابعادش بود. افزایش بی مهارت امار واردات در سال های متمیز به بهمن ۱۳۵۷ خود مovid این ساختار بیمار در اقتصاد ایران است. برای تایید این موضوع اگر نگاهی به آمار واردات در دوره پهلوی دوم بیاندازید متوجه می شوید چه رابطه مستقیمی میان ماه عسل نفتی پهلوی دوم، رشد سرمایه گذاری خارجی، افزایش واردات و عطش سیری ناپذیر مصرف وجود دارد. سیر تحولات، ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ما را دگرگون ساخت. قضیه این بود که «دلارهای حاصل از فروش نفت ما» در برابر «افزایش واردات از خارج» معامله می



شد، که هر دوی اینها تنها در چارچوب «نظریه وابستگی ایران» قابل فهم است. پس از سال های انقلاب بهمن ۵۷ اولین بار در دولت هاشمی بود که سیاست های تعديل ساختاری (structural adjustment policies) با رویکرد ویژه به خصوصی سازی در دستور قرار گرفت. امروز قریب به اتفاق پژوهش ها حاکی از ناکامی در رسیدن به اثرات مثبت این مجموعه سیاست هاست و از این معركه پر سر و صدا تنها چیزی که نصیب شد سویه های منفی آن بوده است. اگر چه دولت هاشمی در دوره پساجنگ در بحران اقتصادی عمیقی گرفتار بود و ایده های تعديل مثل خصوصی سازی و کوچک سازی دولت، در واقع برای کاهش هزینه های دولت بوده؛ اما عملاً جز رشد محسوس تورم، بیکاری، گرانی مسکن، افزایش فاصله طبقاتی، افزایش بی

رویه واردات و در یک کلام «فقر ساختاری» نتیجه دیگری به حال ملت نداشته است. مسئله دیگر استقراض از خارج بود که شکل های جدید آن در قالب تعابیر گول زننده ای مثل فاینانس در دولت آقای روحانی هم پیاده شده است. این پول ها همانطور که گلنگ دولت را در هر روستایی با هدف سازندگی بالا می برد، بر نیاز به اعتبارات بیشتر برای این پروژه ها می افزود. در واقع هیچ ایده اقتصادی منسجمی برای اداره وضع بغيرج حاکم وجود نداشت و بیهوده نبود که نرخ تورم در پایان دولت سازندگی به ۴۹ درصد نزدیک شد.

خصوصی سازی در فرایندی پر چالش و ابهام طی دولت های سازندگی، اصلاحات، مهرورز و تدبیر و امید به شکل مسئله دار و ناقصی اعمال شد. مسئله این بود که تفسیر اصل ۴۴ به بهره وری و رقابتی شدن و رونق تولید کمکی نرساند. به جای این هدف ها آنچه محقق شد خصوصی کردن آموزش عالی و بهداشت و درمان بود که «سودا» و «سلامت» و به طور کلی «زندگی» را با «پول بیشتر» معامله کرد؛ هر چه پول می دهی آش می خوری. بنابراین آنچه بدست آمد کاهش تولید و نزول استانداردهای رفاهی مردم بود، که در واقع اگر به زبان صریح تر بخوانیم - در اقتصادی که از تولید مازاد ناتوان است - یعنی افزایش فقر و گرسنگی و بی عدالتی. مناطق آزاد که به عنوان راهکاری برای تقویت صادرات غیرنفتی در نظر گرفته شده بودند، عملاً به گذرگاه های پیدا و پنهان واردات تبدیل شدند. آمارها در این زمینه بیش از هر چیزی گویاست. در سال ۱۳۸۸ واردات مناطق آزاد ۱۰ برابر صادرات بود. در ۱۳۹۲ این نسبت واردات به صادرات نزدیک به ۲۳ برابر شد.



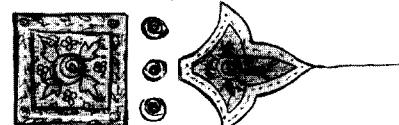
اکنون پس از گذشت دو دهه به یقین می توان گفت، به دلیل عدم تناسب این مناطق با ساختار اقتصادی ما، عدم قدرت دولت و نبود نظارت های دقیق، همانطوری که بسیاری از متقدان مکررا گفته اند، این مناطق تبدیل

به «درگاه های واردات بی رویه»، «فچاق کالا» و «فرار مالیاتی» شده اند. این یعنی نه تنها از اهداف اولیه مفروض مثل «کمک به صادرات غیرنفتی» و «اشتغال» بازمانده اند، بلکه سراسر به کژکار کرد تبدیل شده و اقتصاد، صنایع و بازار داخلی را دچار مشکلات گوناگون کرده اند. نه تنها سبب بهبود زندگی بومیان این مناطق نشده اند، بلکه فرصت های تولید بومی را با واردات سalarی نابود کرده اند. بنابراین طی دو دهه گذشته این مناطق بیش از اینکه به اقتصاد ما خدمت برسانند، به اربابان خارجی منفعت رسانند و مازاد اقتصادی مفروض را نیز از کشور خارج کردند. گشت و گذاری کوتاه در منطقه آزاد انزلی به ما می فهاند نتیجه این آزادسازی برای بومیان، چندان تمایزی نیست: ماشین های شاسی بلند پلاک شده که در خیابان ها ویراث می دهند و تنها اقلیتی توان خرید آن را

دارند. (البته اکنون به مدد تبلیغات گسترده این ماشین‌ها با شرایط ویژه اقساط بلندمدت به طبقات متوسط نیز زورچیان شده است، به گونه‌ای که آنها باید تا سال‌ها در فشار اقساط ماشین‌هایی باشند که شاید تا آن موقع تاریخ مصرفشان به سرآمده باشد) از سوی دیگر پاسازهایی که به عنوان آثار مشهود منطقه آزاد در همه جا سبز شده‌اند. بومی‌های اهل ازولی به عنوان مقصد برنامه ریزی توسعه مناطق آزاد در این فروشگاه‌ها به عنوان خرد فروش جزء کالاهای چینی مشغول به کارند. و چنین اشتغال کاذبی، ارungan چنان سیاست‌های کوتاه‌مدتهاست که این‌گونه ای بوده است.

از میل سیری ناپذیر دولت روحانی برای آزادسازی همین بس که به تجربه شکست خورده مناطق آزاد بسندۀ نشده است و دولت در لایحه‌ای که در سال گذشته به مجلس ارائه گردید خواستار تاسیس ۸ منطقه آزاد و ۱۲ منطقه اقتصادی ویژه دیگر شده است. (نگاه کنید به: لایحه ایجاد هفت منطقه آزاد تجاری- صنعتی و دوازده منطقه اقتصادی ویژه اقتصادی، ۱۳۹۵/۴/۲۹) سوال این است که این میل به تاسیس مناطق آزاد اقتصادی، با توجه به کدام کارنامه موفق در مناطق آزاد فعلی بوده است؟ غم انگیز است، اینها مسائلی نیست که به تازگی مطرح شده باشد یا کسی درباره اش هشدار نداده باشد. حدود سه دهه پیش در شهریور ماه ۱۳۶۹ موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازارگانی با انتشار کتابچه‌ای پاره‌ای از این انتقادات را مطرح کرد و افقی از آینده این مناطق آزاد به تصویر کشید. اکنون پس از نزدیک به سه دهه از نشر آن کتابچه و آشکار شدن نتایج مناطق آزاد برای عموم، بازخوانی آن دغدغه‌های آسیب‌شناسانه جالب است. گویی آن سخن‌ها حکایت حال و

روز اکنون ماست:



«... بدیهی است که اجرای چنین طرحی [تاسیس مناطق آزاد] علاوه

بر هزینه‌های اقتصادی دارای هزینه‌های اجتماعی، فرهنگی، زیست

محیطی و غیره نیز خواهد بود. عنوان مثال اگر اینگونه مناطق [آزاد] در نواحی کشاورزی تاسیس شوند (این مورد درباره جزیره کیش مصدق ندارد) ساختار اقتصاد محل را دگرگون ساخته و وابستگی شدید اهالی به فعالیت منطقه آزاد تجاری را در پی می‌آورد و در صورت قطع یا کاهش فعالیت‌های صنعتی این مناطق، مشکلات عدیده اجتماعی پدید خواهد آمد. ایجاد این مناطق (از طریق افزایش قیمت زمین و مسکن) باعث افزایش فقر اقشار محروم این مناطق می‌گردد و در نهایت می‌تواند به ایجاد محله‌های بزرگ و پرجمعیت در حاشیه این مناطق منجر گردد. مشکل دیگری که باید با آن به مقابله برخاست، قاچاق کالا از منطقه به داخل کشور است. در کنار این موارد باید زیان‌هایی را که تامین و گسترش صنایع به شرایط زیست محیطی منطقه وارد می‌سازد

لحوظ نمود.»(رفعتی، محمد رضا، مناطق آزاد تجاری-صنعتی: ۱۳۶۹)

این نتایج و خیم اکنون در گزارش های رسمی نهادهای متعددی بازتاب عینی یافته است. وزارت امور اقتصادی و دارایی طی گزارشی که دفتر تحقیقات و سیاست های پولی در اردیبهشت ۱۳۹۵ وابسته به معاونت امور اقتصادی منتشر کرد اینگونه نتیجه گیری کرده است که: «در خصوص ایفای نقش صادراتی باید اذعان نمود که مناطق آزاد برخلاف هدف موردنظر برای تاسیس آنها به سکوی واردات به کشور تبدیل شده اند. مطابق آمار دریافتی از شورای عالی مناطق آزاد تجاری-صنعتی و وزیر اقتصادی، طی سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ میزان کل صادرات مناطق آزاد کشور حدود ۵۴۳۵۳ میلیارد ریال و از طرف دیگر، میزان واردات برابر ۳۲۶۹۳۱ میلیارد ریال بوده است. با مقایسه ارقام صادرات و واردات فوق می توان گفت که طی سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ میزان واردات مناطق ۶ برابر مقدار صادرات آنها بوده است... این مناطق هرگز نتوانسته اند به یکی از اهداف مهم ایجاد مناطق آزاد یعنی توسعه صادرات دست یابند... این مناطق نه تنها در دستیابی به اهداف متصور برای آنها ناکام مانده اند بلکه عدم توجه به الزامات تاسیس آنها، اخلال در بخش تجاری و اقتصادی کشور را نیز در پی داشته است.» گزارش مرکز پژوهش های مجلس نیز درباره طرح جدید دولت فعلی برای افزودن ۲۰ منطقه آزاد و اقتصادی، تاکید کرده که اگر مناطق آزاد به شیوه قبلی ایجاد شود با آسیب ها و چالش جدی مواجه خواهد شد.

با این همه واضح است که گسترش مناطق آزاد در سیاست های نسلی در چارچوب هدف



گیری مهم تری یعنی ادغام کامل و گشودن اقتصاد ایران به روی بازارهای خارجی دنبال می شود. در حقیقت پیوستن به سازمان تجارت جهانی، کاهش تعرفه های واردات و افزایش قارچ گونه مناطق آزاد، همگی در

راستای متغیر مهم پنهان، یعنی گستردن فرش قرمز واردات دنبال می شود. موضوعی که در این هیاهوی اعداد و افراد به آن توجهی نمی شود اینست که اگر پیوستن به سازمان تجارت جهانی برای رقابت جهانی است و رقابت هم گریزناپذیر است، باید پرسید کدام یک از صنایع ما قادر به رقابت در عرصه بین المللی است. اگر با وجود دسترسی به بازارهای داخلی و سیاست های حمایتی دولتی نتوانسته ایم رقابتی شویم، چگونه با آزادسازی تجاری می خواهیم رقابت کنیم. اینجاست که می بینیم اتصال به سازمان تجارت جهانی از سوی ایران، برخلاف ادعای نسلی ها نه تنها فرصت نیست بلکه به طور جدی تهدیدی خطرناک برای تولید کشور و نابودی مطلق آن است. این موضوع را متقدان بسیاری متذکر شده اند اما واقعیت این است که بلندگوهای شیفتگان الحق، صدای به

مراتب رسانتری از معتقدان دارند. عجیب است که وابستگی، نابودی صنایع و تولید و فروغلتیدن مردم در سلسله نیازهای مختلف برای ما به هدف تبدیل شده است. اگر پیش از این نیاز به واردات، مفهومی مذموم و باعث شرم‌مندگی شمرده می‌شود، اکنون در سخنان آقای روحانی از آن به «نیاز مقدس» تعبیر می‌شود که در راستای اهداف سیاست خارجی مانیز قرار گرفته است، نیازی که ملت های منطقه را به هم پیوند می‌دهد و تجلی عینی برد-برد است. بردی برای آنها و بردی برای ما! البته ناگفته پیداست که میان این دو برد تفاوت از زمین تا آسمان است.

مسئله کسری تراز تجاری در اقتصاد بیمار ما

واعیت دردنک این است که اقتصاد ما در آغاز هزاره سوم میلادی، نسبت به گذشته خود با بحران هایی مضاعف مواجه شده است. اگر سراسر قرن نوزدهم، بنیاد اقتصاد ایران با اصل «حد تعادل معیشتی» یعنی همان «بخور و نمیر» اداره می‌شد، اکنون با پیوستن به بازارهای جهانی (از طرق مختلف) این وضعیت شکل دیگری به خود گرفته است. مشکل اقتصاد ما پیش از عصر جهانی شدن سرمایه داری، «فقدان مازاد» یا «هدرافت مازاد در مسیرهایی غیر از آبادانی به نفع مردم» بود. اما اکنون ساختارهای پیچیده و جدید استعمار به گونه‌ای انتظام یافته است که با فراهم آوردن زمینه‌های انتقال سریع مازاد از پیرامون به مرکز، بهره مندی پیرامون از آن ناممکن می‌شود. در این وضعیت است که توسعه، امری ممتنع می‌شود و همه تلاش‌ها برای رسیدن به آن به درسته می‌رسد. این مازاد اقتصادی مفروض نیز، قطعاً محصول تولید صنعتی یا فکری نخواهد بود؛ چون تولید بومی، برای کشورهای قدرتمند سرمایه داری مزاحمت ایجاد می‌کند. تولید صنعتی در کشورهای در حال توسعه، برای کشورهای قدرتمند صنعتی تهدیدی جدی محسوب می‌شود؛ چرا که در صورت رقابت

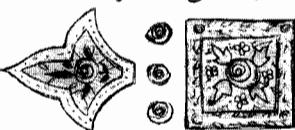


پذیری، تولیدات بومی می‌تواند جایگزین کالاهای وارداتی گردد. از این رو بر اساس یک استراتژی پیش‌بینی پذیر، کشورهای فقیر نباید در مسیر توسعه تولید بومی گام نهند. در عوض سیاست‌های وارداتی و مصرفی، باید با ابزارهای مختلف مداخله، به شکل‌های نرم و سخت بر کشور پیرامونی تحمیل شود. منابع کشورهای پیرامون باید غارت شود و مضاف بر این مازاد حاصله در پیرامون نیز باید از طریق فروش منابع خام بدست آید. خام فروشی منابع انسانی را فقیر و فقیرتر می‌سازد. عینی تر بگوییم نفت در آغاز قرن بیستم چنین وظیفه‌ای را در شکل دهنی به ساختار اقتصادی-اجتماعی ایران بر عهده داشت و مولفه‌های دیگر سیاسی در این زمینه در داخل و خارج با آن همنوایی کامل داشتند.

از نظر تاریخی با وجود تجربیات گرانسینگ مشروطیت، بی دلیل نبود که پهلوی‌ها در ایران بر سر کار آورده شدند و امثال میرزا کوچک و مصدق که کم هم نبودند از صحنه خارج شدند. سلطانیسم پهلوی بر ایران مسلط شد تا پروژه غارت مواد خام به متropol سرمایه داری به شکل مطلوب انجام گیرد. ساختار وابسته‌ای که توانست خود را در طول تاریخ و عرض جغرافیای ایران مستقر سازد و درآمدهای سرشاری که جامعه، سیاست و اقتصاد ایران را به مسیری خاص کشاند. جامعه با خود می‌گفت چه نیازی است به کار! سیاست می‌گفت چه نیازی است به پاسخگویی و دموکراسی، و اقتصاد می‌گفت چه نیازی است به تولیداً پرسش عمومی این بود که با وجود این همه تنعم و درآمد، آیا اساساً نیازی به تکان خوردن وجود دارد؟ راستی چه زمانی این منابع لایزال تمام خواهد شد؟ علی ای حال این یافته‌های ذهنی و درآمدهای جدید، جامعه ای ساخت فقیر به لحاظ توان منابع انسانی، غیرپاسخگو و غیر مدنی به لحاظ مولفه‌های دموکراتیک و همچنین غیرتولیدی و مصرف‌گرا از نظر اقتصادی. در چنین جامعه‌ای از هر گونه برنامه ریزی اجتماعی و اقتصادی بلند مدت با موانع مختلف استقبال می‌شد. چرا که نفت چون افیونی نیاز به هر گونه تلاشی را منتفی می‌سازد و خود جای «نیاز به برنامه ریزی» می‌نشیند. دولت نمی‌تواند چاپک باشد، چرا که کیسه هایش از منبعی لایزال پر است. شیوه‌های حکومت با دریافت مالیات برای ایجاد آبادانی و عدالت نیز منتفی می‌گردد چون از نظر عموم مردم توجیهی برای این ریاضت وجود ندارد. دولت می‌تواند از پول نفت هم برای توسعه خرج کند و هم پول معیشت مردم را بدهد. بدستی نفت برای کشورهای توسعه نیافته این بود که فکر می‌کردند با تسلی به آن می‌توان تکنولوژی، نیروی کار ماهر، توسعه، رفاه و مدرنیته را با هم وارد کنند. بی خبر از آنکه چنین سرمایه‌هایی اساساً وارد کردنی نیستند. این وضعیت البته منابع انسانی را پر مدعای، بی‌تلاش و بی‌آینده بار می‌آورد و در یک پروسه طولانی تفکر تولیدی را بکلی نایبد می‌کند. چنین سیستمی اگرچه از منظر کارکردی، کار می‌دهد و همه شکاف‌ها به مدد آورده غیرمولد نفت پر می‌گردد؛ اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که برای این نفت و خرید و فروش آن در بازار مسئله ایجاد شود. وابستگی به نفت، به نوعی وابستگی به خریدارانش هم هست، بویژه اگر آن خریداران قدرتمندتر و تعیین کننده باشند و بتوانند سرنوشت بازار را تعیین کنند.

پایان ماه عسل نقی و عصر تهدیدات نو

جامعه ایران در یکصد سال اخیر بشدت مصرفی شده است. متاسفانه این وابستگی مصرفی، بیشتر به کالاهایی مرتبط می‌شود که خودمان در تولید آن هیچ نقشی نداریم. ما با پدیده انفجار نیازهایی



تکنولوژی، نیروی کار ماهر، توسعه، رفاه و مدرنیته را با هم وارد کنند. بی خبر از آنکه چنین سرمایه‌هایی اساساً وارد کردنی نیستند. این وضعیت

البته منابع انسانی را پر مدعای، بی‌تلاش و بی‌آینده بار می‌آورد و در یک پروسه طولانی تفکر تولیدی را بکلی نایبد می‌کند. چنین سیستمی اگرچه از منظر کارکردی، کار می‌دهد و همه شکاف‌ها به مدد آورده غیرمولد نفت پر می‌گردد؛ اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که برای این نفت و خرید و فروش آن در بازار مسئله ایجاد شود. وابستگی به نفت، به نوعی وابستگی به خریدارانش هم هست، بویژه اگر آن خریداران قدرتمندتر و تعیین کننده باشند و بتوانند سرنوشت بازار را تعیین کنند.

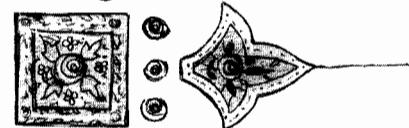
پایان ماه عسل نقی و عصر تهدیدات نو

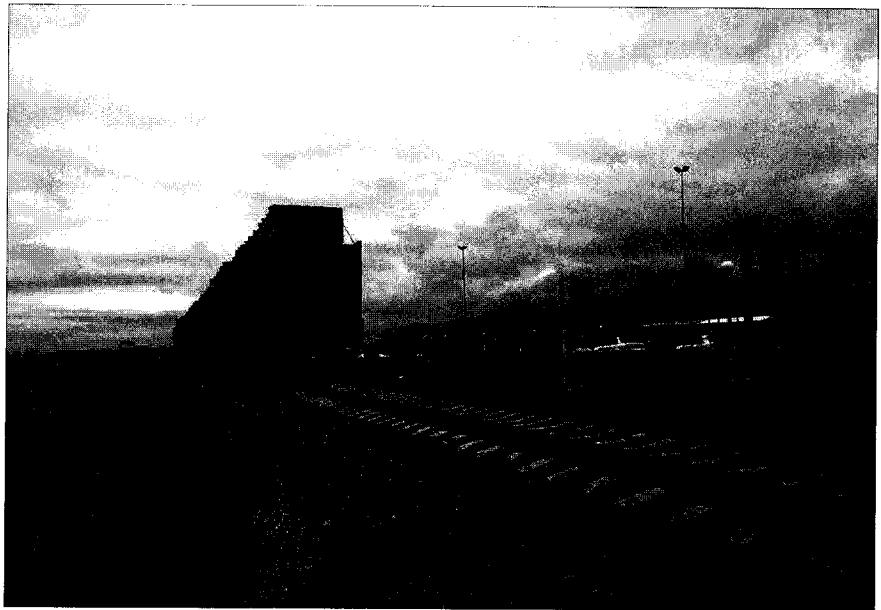
جامعه ایران در یکصد سال اخیر بشدت مصرفی شده است. متاسفانه این وابستگی مصرفی، بیشتر به کالاهایی مرتبط می‌شود که خودمان در تولید آن هیچ نقشی نداریم. ما با پدیده انفجار نیازهایی

مواجهیم که خودمان نمی توانیم برآورده اش کنیم. واردات سنگین موجود، برای ما به مثابه بدیلی برای صنعتی شدن بوده است. اگر کارخانه نداریم، نفت که داریم. اگر غرب در قرن نوزدهم دوره ای از «وفور کالایی که ناشی از تولید داخلی» بود را پشت سر نهاده و «اضافه تولید» را تجربه کرده؛ ایران با «وفور کالایی ناشی از واردات» مواجه بوده است که «مازاد بر مصرف» بوده و هزینه هایش نیز از قبل پول نفت ساپورت می شده است. حال باید پرسید آیا این ماه عسل نفتی همیشگی خواهد بود؟ از بدمستی اش که چیزی عایدمان نشده؛ بانوی یا بی ارزشی آن چه خواهیم کرد؟ واقعاً آیا به آن لحظه‌ای اندیشیده ایم؟ بانبود نفت، چه اتفاقی برای جامعه و اقتصاد ما خواهد افتاد؟ البته منظورم از نبود نفت این نیست که منابع ما به انتها برسد. خیر، مقصودم بوجود آمدن شرایطی است که در آن نفت جایگاه پیشین را از دست بدهد. نفت نباشد اما اعتماد اقتصاد ما به آن خودنمایی کند. نفت نباشد، در حالی که نیاز به کالاهای همچنان در روان جامعه همچون سیاهچاله‌ای فروبرنده وجود دارد. اگر نیاز به بازار ایران تعمداً محدود گردد یا با سناپیوی دیگر به دلیل تغییرات دانش و تکنولوژی، تقاضای آن در بازار جهانی کم گردد؛ چه اتفاقی خواهد افتاد. انقلاب‌های الکترونیکی و رونق استفاده از خودروهای هیبریدی، اکنون هم چشم اندازی از این آینده نگران کننده را به تصویر کشیده اند. از اینها مهم تر برنامه ای است که آمریکا برای کاستن از نیاز به نفت ایران طراحی کرده است.

مورات یتکین تحلیلگر روزنامه حریت در یادداشتی با عنوان «سیاست بین الملل در دوران پسانفت» به این موضوع اشاره کرده است. یتکین در آغاز یادداشت خود از مصاحبه وزیر سابق نفت عربستان، زکی یمانی با دیلی تلگراف نقل قولی آورده که هشدار دهنده است.

یمانی در سال ۲۰۰۰ گفته بود: «سی سال دیگر مقدار زیادی نفت بدون خریدار خواهد بود. نفت در داخل زمین رها خواهد شد. عصر حجر به دلیل کمبود سنگ پایان نیافت. عصر نفت نیز به دلیل کمبود نفت پایان نخواهد یافت.» یتکین می نویسد جهان نیمی از سخنان یمانی را در نصف سی سال به واقعیت تبدیل کرده است. او به کارگروهی اشاره می کند که از سال ۲۰۰۵ یعنی پس از جنگ عراق، در آمریکا کاهش وابستگی به منابع انرژی خاورمیانه را در دستور کار قرار داد و یکی از بزرگترین نتایج آن توسعه نفت شل بوده که با پایان سال ۲۰۰۷ باعث کاهش وابستگی آمریکا به واردات نفت و گاز شده است. نفت شل در کنار قدرت موتورهای الکتریکی که کلید نسل آینده خودروهای جهان است، آغازی برای دوره انتقالی پسانفت است. آغازی غم انگیز برای کشورهایی چون عربستان که همه چیز خود را با نفت گره زده بودند. البته توجه به انرژی هسته ای در ایران یک نکته قوت انکار ناپذیر است و وضع





ورود دومین قطار باری روسیه حامل ۳۴۰ تن تخته نراد به بارانداز راه آهن ایران / اسفند ۱۳۹۶

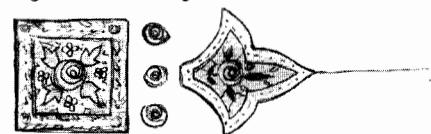
آن را با عربستان متفاوت می کند؛ اما انرژی هسته ای در شرایطی می توانست راهکار باشد که در کنار مجموعه ای دیگر از صنایع قدرتمند و بومی می نشست. سوالی که در اینجا به شکل شسته و رفته رخ می نماید این است: کشوری که تماماً به درآمد نفت و منابع زیرزمینی و طبیعی اش وابسته شده، با کمبود یا نبود تقاضا برای آن دچار چه مشکلاتی می شود؟

پایان ماه عسل نفتی، حتی نمی تواند با ورود دولت به «عصر مالیات ستانی» جبران گردد. این عصر نوین مالیات ستانی هر چقدر هم با ژست مدرنیستی و عدالت خواهانه و یا ضرب و زور انجام شود، بی تردید با تنش های متعدد اجتماعی-سیاسی و بحران های فزاینده خیزش فقرا خود را به رخ خواهد کشید. از خودکشی، اعتیاد و ولنگاری گرفته تا ترکیدن حباب اعتراض در شبکه های مجازی و کشیده شدن آن به خیابان. در غیاب نفت آسیب ها و تهدیدهای نو آغاز می شود. فقدان منابع انسانی توانمند، فقر سازه های ذهنی تولید محور، انفجار مصرف گرایی و عادت تاریخی مردم به تمتع کاذب از عواید نفت؛ اینها تهدیداتی را متوجه جامعه می کند که تا پیش از این هرگز موضوعیت نداشته است. جامعه ای که در سایه سار نفت، قرنی غنودد بود؛ اکنون باید از این نشیگی

ناشی از افیون بیرون آید و زیر آفتاب عرق بریزد و تاریانه بخورد تا بل بتواند گذران زندگی کند. دوران آسودگی به سر آمده و اربابان جدیدی در جهان حاضر شده اند که طول تازیانه شان به مدد جهانی شدن تجارت، تا اقصی نقاط عالم می رسد. اگرچه تهدیدات نو زمانی خود را آشکارتر نشان می دهد که آخرین امیدهای نفتی هم از بین بروند. علی الحساب ما با شوک اولیه یعنی نفت ارزان مواجه شده ایم. نفت دیگر حتی از عهده پرداخت حقوق و مستمری کارمندان دولت هم بر نمی آید و این روند نه اتفاقی مقطوعی، بلکه از نگاه برخی اقتصاددانان یک روند همیشگی و رو به نزول خواهد بود. بنابراین «خداحافظ نفت!» یک واقعیت است. به بیان دیگر این وضعیت جدید را این طور می توان تفسیر کرد: آغاز دوره ای جدید از استعمار که با عدم انتکای کشورهای سرمایه داری به نفت خاورمیانه محقق می شود، ابزاری که از سوی غرب و قدرت های تازه صنعتی شده برای برتری جویی های جدید و استثمار نوین کشورهای نفتی و پیرامونی، مورد استفاده قرار می گیرد.

گستردن فرش قرمز واردات

به نظر می رسد در برابر همه تهدیداتی که آینده کشورمان را تهدید می کند آنچه انجام می شود بسیار کم اثر، شعارگونه و بی برنامه به پیش می رود. گویی اساسا درکی از این تهدیدات نو وجود ندارد. این شلختگی در برنامه ریزی اقتصادی و نبود استراتژی واحد را می توان در درجه نخست به نابودی منابع انسانی ماطی صد سال گذشته در سایه استغای نفتی مرتبط دانست. وقتی منابع انسانی فقیر باشد، از درک فرایندهای آتی ناتوان می شود و در صورت آگاهی نیز کار چندانی نمی تواند به پیش ببرد. این یک واقعیت است برنامه های اقتصادی ما مملو از تضادها و شعارها است و نولیبرالیزم کردن اقتصادی نیز در دوره های گذشته نتیجه مثبتی به همراه نداشته است. مروری بر واقعیت های اقتصادی



اجتماعی کشورهایی که مجری این سیاست های تجویزی بوده اند ما را به این نتیجه می رساند که این رویکرد نه تنها از حل ریشه ای مشکل نابرابری و فقر و ایجاد مشاغل پایدار ناتوان است، بلکه دلیل اصلی تشدید بحران است. افزایش شکاف طبقاتی، تجربه ای است که نولیبرالیزم ایون در پی داشته و کیست که نداند این مسئله، همیشه مترادف انقلاب بوده است. آیا آنها که نولیبرالیسم را چون روشنی بی چون و چرا، برگزیده اند می دانند ریشه عدالت را می خشکانند؟

در برابر همه آنچه گفته شد، روایتی تبلیغاتی و ژورنالیستی با تمام قدرت ایستاده است. تیترهای درشتی که از دوران طلایی خبر می دهنند، از خلق فرصت های بی نظیر، ایجاد مشاغل جدید، از آمارهای گیج کننده، رونق اقتصادی و افزایش صادرات. آمارهایی که اگر از منظر روابط عمومی

مدرن به آن بنگریم، چیزی فراتر از مهندسی رضایت توده ها نیست. نکته ناگفته درباره این آمارها این است که آنها بیانگر واقعیت نیستند، بلکه آن را در زرور قی طلایی و شیک می پوشانند. جالب است که با اندکی دقت این آمارها، سیماپی کاملاً واژگونه می یابند. آنها بر مشکل اصلی پرده می نهند و به شکلی شکوهمند سیماپی فربینده از آن ارائه می کنند.

مشکل اصلی در ایران، وابستگی به درآمد نفت و شکل گیری حوزه هایی از قدرت است که هرگز نمی توانند از عواید سرشار واردات چشم پوشی کنند. ظهور و عرض اندام بورژوازی دلال مسلک و کمپرادور- در نبود بورژوازی ملی و محلی- سبب شده است وارداتچی بودن به یک ویژگی عمومی قدرت در ایران بدل گردد و همه از دولت، نخبگان، بازار و عوام در آن مشارکت و منافع داشته اند. این تفکر با اتكابه نفت توانسته است تولید بومی را کاملاً به محقق برد. در حقیقت آنچه با واردات بی رویه توسط گروهی دلال محقق شده است، نابودی صنایع بومی کوچک مقیاس است. این روند در پیوند دلالان داخلی با سرمایه داری خارجی چهره بسته است.

این مسئله فقط به سال های اخیر مرتبط نیست و آمارها در دوره های مختلف موید آن است. نکته ای که در وارداتچی بودن به عنوان یک خصلت عمومی در ایران مطرح است، تنها به نبود صادرات بر نمی گردد. بلکه شکل گیری یک «نظم اجتماعی-اقتصادی» است. همه می دانیم که ما صادراتی داریم و الحمد لله هر ماه گزارش هایی می آید که نسبت به ماه گذشته رشدی را نشان می دهد و حیرتی را سبب می شود. اما مشکلی که در این میان وجود دارد و غالباً از چشم ها و افکار عمومی پنهان نگاه داشته می شود، «مسئله تراز تجاری» است. میزان صادرات در نسبت با واردات است که سلامت و پویایی یک اقتصاد را نشان می دهد. متسفانه آمارهایی که روابط عمومی سازمان های مناطق آزاد



ارائه می کنند تبلیغاتی است و جوری تنظیم می شوند که حس خوبی از پیشرفت و رضایت را در مخاطبان و مردم ایجاد کنند. این رویکرد از مهندسی رضایت، از جمله سیاست های نثولیرالی است که در دولت روحانی با ظرافت تمام اعمال شده است. حسی کاذب که با بازی با ارقام ایجاد می شود، اما عاری از حقیقت است. این آمارها ابزاری برای پوشش نهادن بر این موضوع است که تراز تجاری غیرنفتشی ما منفی است. پرده نهادن بر اینکه اگر نفت نباشد ما باید کاسه چه کنم دست بگیریم و با فقر و فلاکت فاقه در مقیاسی وسیع و عمیق روپردازیم. بنابراین حقیقت این است که واردات ما نسبت به صادرات به شکل بسیار نابهنجاری بیشتر است. دوم اینکه اقتصاد ما به معنای واقعی غیر تولیدی و از نظر کارکردی فاقد مازادی است که توسعه از قبل آن حاصل شود.

بیهوده نیست که اینقدر مسئله وام و سرمایه گذاری خارجی مهم شده است. پول نفت ما اکنون اگر کفاف هزینه های جاری را بدهد هنر کرده است. به همین دلیل است که برای برنامه های توسعه ای خود به فاینانس و سرمایه گذاری خارجی محتاج شده ایم. و این وابستگی، زمینه ای است که با آن استراتژی های استعماری سرمایه داری جهانی قابلیت پیاده شدن در ایران پیدا می کند.

یک نمونه: کریدور شمال جنوب چیست و چه وظیفه بین المللی ای دارد؟

کریدور شمال جنوب یک مسیر بین المللی است که بواسطه موقعیت جغرافیایی ایران، شرایط خاصی را برای ترانزیت کالا بین اروپا و آسیا فراهم می کند. آنطور که گفته شده این مسیر نسبت به مسیرهای سنتی از نظر مسافت و زمان تا ۴۰ درصد کوتاهتر و از نظر هزینه تا ۳۰ درصد ارزانتر می باشد. از جمله اهداف راه اندازی این کریدور، افزایش دسترسی به بازارهای جهانی از طریق تسهیلات حمل و نقلی ریلی و جاده ای و دریایی و همچنین همکاری در جهت افزایش حمل و نقل بین المللی کالا و مسافر است. از قرار آنچه کشور ما به آن امید بسته است، درآمدهای حاصل از عوارض گمرکی حمل و نقل کالاست. به نظر می آید دولت در صدد است جایگزینی برای پر کردن شکاف درآمد از دست رفته نفتی پیدا کند، درآمدی که با اقتصاد غیرتولیدی ایران همخوانی دارد. دریافت عوارض حمل و نقل کالا از خاک ایران، با توان و تخصص بورژوازی دلال مسلک ایران نیز کاملاً هماهنگ است. بنابراین بهتر از این نمی شود. اما سوال مهم تر این است که عبور این کریدور از خاک ایران چه آسیب های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای می تواند داشته باشد؟ مطمئناً ساخته شده یا واردات؟ در شرایط نبود صنایع قدرتمند و تولید رقباتی



در ایران و همچنین نرخ بهره وری بسیار پایین نیروی کار و بخش خصوصی ما، اتصال از طریق کریدور شمال-جنوب تنها معنای حقیقی ای که می تواند داشته باشد «کم کردن هزینه حمل و نقل و دسترسی سریعتر به بازارهای ایران برای تولید کننده خارجی» است. برای اقتصادی مثل ایران که میزان شفافیت و نحوه کترلش با حضور ضعیف در گمرکات (مبادی ورود کالای خارجی) بر هر خواننده ای آشکار است؛ اتصال مستقیم به بازار جهانی چه فراورده ای می تواند داشته باشد، غیر از سیل واردات رسمی و قاچاق کالای خارجی. تولید ما حتی کفاف بازار خودمان را هم نمی دهد. مگر با رها کشورهای همسایه اظهار تمایل به افزایش ارتباطات تجاری نکرده اند و ما مانده ایم و اینان خالی از تولید خود! باید یادآوری کرد که با صادرات سبزیجات از گیلان نمی توان با اقتصاد

جهانی رقابت کرد! اقتصاددانان زیادی در این سال‌ها تذکر داده‌اند که با این توان رقابتی، بازگردن درهای اقتصادی مملکت به روی واردات، انهدام تنهه بینیه اقتصادی و صنعتی مملکت است. کریدور شمال جنوب، مثل اصل ۴۴ قانون اساسی و ایجاد مناطق آزاد، گامی در جهت گشودن بازارهای ایران به روی سرمایه داری جهانی است. متاسفانه تجارت آزاد در روایت غالب جامعه‌ما، راهکاری تصور می‌شود که حلال همه مشکلات موجود است. اما آیا این نسخه برای همه جایی کاربرد دارد؟ احمد سیف، اقتصاددان ایرانی به خوبی به این موضوع اشاره کرده است: «گفته می‌شود که بازارهای جهانی به روی کالاهای و خدمات کشور باز می‌شود و کشور درآمد ارزی بیشتر پیدا می‌کند. ظاهرابه ذهن متخصصان صندوق بین‌المللی پول و طبالانشان در کشورهای پیرامونی خطورنمی کند که گیرم که مشکل تقاضا برای این کالاهای و خدمات راحل کردید. مسئله عرضه آنها را چه می‌کنید؟ جز این است که در اکثر این کشورها با اقتصادی کمبودسالار که توان تولیدی اش ناچیز است مواجه هستید! اگر با کاستن از مصرف داخلی به صادرات کالاهای مورد نیاز خواهید پرداخت، در آن صورت تورم داخلی را چه خواهید کرد؟ و اگر این کار را نکنید پس این کالاهای و خدمات مازاد را از کجا خواهید آورد؟ آنچه ولی به واقعیت نزدیکتر است اینکه با هجموم سیل واره واردات، هم تمه تولیدکنندگان داخلی ورشکست می‌شوند و هم اقتصاد کسری تراز پرداخت‌های بیشتری پیدا می‌کند که پی‌آمدش افزون بر بدھی خارجی است که قرار بود با اجرای این قدم‌ها حذف شود.» (سیف: ۱۶۸)



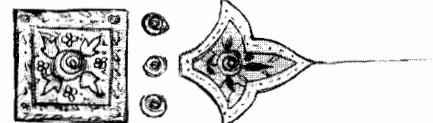
تجربه نشان داده است که اتصال به بازار جهانی در یک اقتصاد غیرمولد مبتنی بر واردات، اقتصادی که ناتوان در کنترل قاچاق و مشغول به صادرات مواد خام می‌باشد؛ محکوم به شکست است. در واقع نابودی

مرده ریگ صنایع داخلی و افزایش نابهجار واردات به نوعی که هر گونه تولید بومی را ناممکن کند، نتیجه محظوم چنین اتصالی است. این خام فروشی، محصول خام اندیشه‌ی نولیپرال‌های وطنی است و جز چوب حراج زدن به منابع طبیعی و معدنی و نفتی، چه نامی می‌توان بر آن نهاد. شوریختانه در حالی از ظرفیت بازار ۴۰۰ میلیونی کشورهای حاشیه خزر صحبت می‌شود که ما می‌دانیم ظرفیت تولید ایران حتی نیاز بازارهای داخلی را نیز پاسخ نمی‌دهد. تاکید می‌کنیم که صنایع ایران، توان حضور آزاد در بازار رقابت جهانی را ندارند و اتصال به معنای گسترش انفجاری واردات خواهد بود. حاصل این اتصال، امکان حمل و نقل ارزان از خارج از کشور به بازارهای هدف در قلب ایران است و این باقیمانده موجود صنایع کوچک مقیاس ما را نیز به نابودی می‌کشاند. اتصال ریلی و

در مسیر تجارت بین المللی قرار گرفتن، با از بین بردن «ارتباط نزدیک صنایع داخلی با بازارهای محلی»، باعث ورشکستگی کامل آنها می شود. شایان ذکر است ارتباط نزدیک و دسترسی به بازار محلی، تنها مزیت داخلی صنایع ملی ما بوده است. این فرایند در مرحله نهایی ایران را به یک «بازار وارداتی بزرگ» تبدیل می کند که شرکت های بزرگ بین المللی در آن به رقابت با هم می پردازند و سود خود را از آن استخراج می کنند. بر چنین فرایندی غیر از تحمل فقر ساختاری بر کشور و غارت آن در دراز مدت چه نامی می توان نهاد.

البته کریدور شمال جنوب، استعمار به مفهوم کلاسیک کلمه نیست. بیشتر «خود استعماری» است. اقتصاد ایران به اندازه ای ضعیف شده که نیاز به این درآمدهای ترانزیتی (غیرمولد) دارد. اگرچه این درآمدها نیز به وقتی با افزایش واردات از خارج و پس دادن دلارها جبران می گردد. نگاهی از بالا به مانشان می دهد این طرح از نظر تامین نیازهای دو طرف معامله، کاملاً با منطق سود سرمایه داری سازگار است. یک سوی آن جهان سرمایه داری صنعتی ایستاده که با مسئله «اضافه تولید» مواجه است و در سوی دیگر جهان توسعه نیافته که با «عطش سیری ناپذیر مصرف» و «بحran تولید» روبروست. از این نظر این بازار می تواند بهترین درمان برای رفع دردهای سرمایه داری انحصار گر باشد و آن درآمدها نیز مرهمی بر عطش سیری ناپذیر مصرف در کشورهای پیرامونی.

اما فاینانس به چه کسانی یاری می رساند؟ آیا واقعاً برد- برد است؟ پس از برجام صدھا هیئت مختلف خارجی به ایران آمده اند. تنها با رئیس جمهور سوئیس ۴۰ شرکت در زمینه های مختلف وارد ایران شده است. ما می دانیم چرا اقتصادمان محتاج به فاینانس (وام خارجی) یا سرمایه گذاری خارجی است. به زبان خلاصه، چون مازاد ندارد. بنابراین باید برای برنامه های توسعه ای و ایجاد اشتغال به پول



خارجی متول شود. فاینانس از منابع خارجی همان وامی است که داده می شود برای سرمایه گذاری در پروژه هایی که سود بالایی دارند و به این دلیل برد- برد محسب می شوند. اما وام عوارض و بازپرداختی دارد. اگر وام را دریافت کنیم تا خود سرمایه گذاری کنیم، ریسک به نتیجه رسیدن آن بسیار بالاست؛ چرا که ساختار کارآمدی نداریم که بتواند بهره وری ایجاد کند؛ بنابراین ما می مانیم و بحران بدھی ها. تجربه های کشورهای توسعه نیافته در استفاده از وام های خارجی نمونه های بسیاری از شکست را به مانشان داده است. شکل دیگر کمک از بیرون، سرمایه گذاری خارجی است که به گمان دولتیان تنها راه حل فراهم آوردن سرمایه لازم جهت رقم زدن توسعه است. اما آیا سرمایه گذاری خارجی در ایران پدیده جدیدی است یا اینکه ما سابقه دیرین و ید

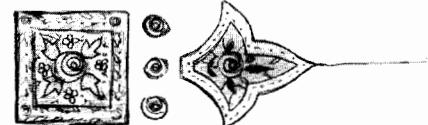
طولایی در آن داریم. پر واضح است که تاریخ صد ساله گذشته ما پر است از قراردهایی که خارجیان علیه ما منعقد کرده و در نبود نظارت های قانونی متساقنه تا مدت ها ادامه یافته اند. شوربختانه حتی در پس چنین تجربه های گزند و تلغی، امروز وقتی از راه حل دولت برای توسعه می پرسیم باز از فاینانس و سرمایه گذاری خارجی به عنوان فرشته نجات سخن به میان می آید. و چه اندوهار است که هیچ نقدی پیرامون آثار منفی آن بر اقتصاد و جامعه ما مطرح نمی شود. از فلاکت ما همین بس که صفحات مطبوعات و رسانه های عمومی و تخصصی ما خالی از هر گونه نقدی است. این رسانه ها حتی از ترجمه انتقاداتی که پیش از این دیگر کشورهای در حال توسعه در تجربه های خود داشته اند عاجزند. ما در اینجا سعی می کنیم چند نمونه از این انتقادها را ذکر کنیم.

نخستین مورد اثر جانشینی (crowding in) و اثر مکمل (crowding out) است که سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) می تواند در هر دو مورد نقش آفرینی کند. اثر جانشینی سرمایه گذاری خارجی زمانی پدیدار می شود که این سرمایه ها در اقتصاد کشور میزبان به عنوان «جایگزین» مورد استفاده قرار می گیرند، نه «مکمل». این مسئله با حضور سرمایه خارجی در رقابت با بازار تولیدات داخلی محقق می شود و در نتیجه به شکل ایجاد قدرت انحصاری برای شرکت های چندملیتی در بازار کشور میزبان جلوه گر می کند. اگر این سرمایه گذاری ها، صادرات محور (export oriented) باشد، چنین نتایجی کمتر حاصل می شود. (باها و رامو، ۲۰۰۵) اثر جانشینی عموماً به دو دلیل رخ می دهد: ۱- زمانی که کارخانه های داخلی به خاطر کیفت تولید بهتر و کارایی بالاتر شرکت های خارجی حاضر در بازار، نابود می شوند. ۲- زمانی که این کارخانجات داخلی به خاطر عدم دسترسی به منابع مالی - که شرکت های وابسته خارجی به آن دسترسی دارند - نابود می شوند. به نظر می رسد حضور و تاثیر این دو عامل درباره اقتصاد ما کاملاً پیش بینی پذیر است. «رقابتی نبودن تولیدات کارخانجات داخلی» و «عدم دسترسی به منابع مالی بیشتر»، قطعاً در بروز آثار منفی سرمایه گذاری های خارجی در اقتصاد ایران موثر خواهد بود.



عدم دسترسی به منابع مالی بیشتر، در موارد دیگری نیز آثار منفی خود را نشان می دهد. به عنوان مثال وقتی شرکت های چندملیتی به استخدام نیروهای کارگر ماهر با دستمزد بالا می پردازنند؛ در واقع بین وسیله نیروی کار با کیفیت کمتر را به شرکت های داخلی حواله می کنند. این قدرت جذب شرکت های چندملیتی با پرداخت های بالا سبب انتقال کارایی نیروی کار ماهر به شرکت های خارجی می شود. از سوی دیگر انگیزه اصلی حضور شرکت های چندملیتی در کشورهای

توسعه نیافته و سرمایه گذاری بیشتر، امکان برگشت سود به کشور مبدا است و این یعنی سرازیر شدن سود از پیرامون به مرکز، عارضه دیگر سرمایه گذاری خارجی برای اقتصاد کشور میزبان، وجود آمدن اقتصادی دوگانه است. این «اثر دوگانه» به گونه ای است که اقتصاد کشور میزبان را به دو بخش توسعه نیافته و توسعه نیافته تقسیم می کند. عموماً آن بخشی که در تملک شرکت های چندملیتی است توسعه نیافته می شود و آن بخش دیگر که کارخانه های داخلی متکفل آن هستند، توسعه نیافته باقی می ماند. از آنجایی که اقتصاد کشور بیش از حد به بخش توسعه نیافته خارجی وابسته می شود، ساختار اقتصاد کشور بکلی تغییر می یابد. اغلب بخش توسعه نیافته که کارش مبتنی بر کار بیشتر در برابر درآمد بیشتر است، رو در روی بخش توسعه نیافته سرمایه محور و متخصص با توان رقابتی بالا قرار می گیرد. این اثر دوگانه مانع از توسعه اقتصادی کشورهای پیرامونی می شود. این موضوع در کشورهای نفت خیر بسیار مشهود تر است و با سرمایه گذاری های خارجی در حوزه نفت و گاز و معدن همنوایی دارد، سرمایه گذاری هایی که به جای صنعت و کشاورزی به مواد خام معطوف می گردد و به مرور از پتانسیل رشد صادرات محور کارخانه های داخلی می کاهد. موضوع دیگر که در این مقاله هم از آن صحبت شد، ارتباطی است که بین «سرمایه های خارجی» با «واردات» وجود دارد. افزایش جریان سرمایه گذاری مستقیم خارجی از کشور مبدا به قصد کشور میزبان، با فرایندی دیگر یعنی افزایش واردات کشور میزبان از کشور مبدا همراه است. هر چقدر سرمایه گذاری خارجی بیشتری به داخل راه پیدا می کند، اقتصاد کشور میزبان به تکنولوژی های تولید شرکت های چندملیتی وابسته تر می شود. علاوه بر این از آنجایی که سرمایه گذاری خارجی اغلب در نقاطی جذب می شود که از زیرساخت های قابل قبول برخوردارند، از این رو

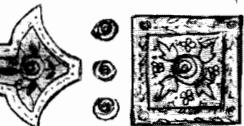


مناطق محروم در چرخه ای بلند مدت فقیرتر می شوند. همچنین باعث مشکلات زیست محیطی و مسائل اجتماعی و فرهنگی می گردد که از حوصله این مقاله خارج است. [در پانویس متابعی برای مطالعات بیشتر در این زمینه ارائه کرده ام.^۵] بنابراین همانطوری که از استدلال های بالا - که جملگی متکی بر تحقیقات تجربی اند - بر می آید سرمایه گذاری خارجی نه تنها به خودی خود مزیت محسوب نمی شود، بلکه در نبود زمینه ها، ساختار اقتصادی سالم و منابع انسانی قابل، می تواند به مسئله ای سراسر تهدید و بحران تبدیل شود.

حال سعی می کنیم موضوع ذهنی بالا را یک مقدار عینی تر با ارائه مثالی درباره ایران خودمان روشن تر کنیم. می خواهیم بیینیم در لوای ماموریت فاینانسی هیئت های خارجی، چه برنامه استراتژیکی

وجود دارد و چگونه محقق می شود. بازدید از کارخانجات و اعزام هیئت های کارشناسی مراکز بازرگانی بزرگ کشورهای صنعتی به نقاط مختلف ایران، در واقع اطلسی کاربردی از ظرفیت های عینی اقتصاد و صنایع نیمه جان ایران به مشاوران خارجی می دهد. شناخت بازار مقدمه برنامه ریزی های تجاری بعدی است. این آگاهی از بازار، اگر با در اختیار داشتن نقشه راه سرمایه گذاری، ظرفیت ها و محدودیت های صنایع تکمیل شود، بهترین فرصت ها را برای برنامه ریزی های بلند مدت اقتصادی-استعماری فراهم می کند. بازار ایران با این اطلاعات است که به تسخیر در می آید. از این نظر بازدید از صنایع و سفر به استان های مختلف به انگیزه بررسی زمینه های سرمایه گذاری، چیزی کمتر از سرکشی از نیروگاه های هسته ای ایران و در اختیار قرار دادن نقشه راه آن نیست. طی این مدت گلایه های زیادی از تولید کنندگان مختلف در این باره در صفحات روزنامه ها شنیدیم که جملگی از سوی دولتمردان ما بی پاسخ ماند.

از سوی دیگر فاینانس در قالب سیاست گشودن درهای اقتصادی کشور، سعی می کند مراکزی برای کار بازرگانی درون ایران برای خارجی ها مهیا کند. اگر این موضوع با «افتتاح فروشگاه های زنجیره ای خارجی در داخل کشور» (شرکت های زنجیره ای خارجی به تازگی قراردادهایی بسته اند) و یا «شهرک های صنعتی خارجی درون مرزهای ایران» (ابراز تمایل مدیرعامل منطقه آزاد انزلی برای تاسیس شهرک صنعتی چینی در این منطقه) تکمیل شود؛ پروژه فتح همیشگی بازارهای ایران و ایجاد شاهراه های زهکشی سرمایه از پیرامون به مرکز با موقوفیت انجام پذیرفته است. از این



وضعیت در صورت تحقق کامل می توان به پرس شدگی باله شدگی اقتصاد ایران یاد کرد. در حقیقت «له شدگی»، مرحله ای از درجات وابستگی ما به اقتصاد سرمایه داری است که در آن با نابودی تمامی

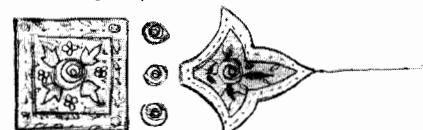
ساختمارهای تولیدی وطنی، زمینه دریافت خدمات خارجی در برابر انتقال مواد خام طبیعی از داخل به خارج فراهم می شود. اقتصاد ما در این مرحله به طور کامل وارداتی می شود و تمام مزیت ها را از دست می دهد. خوداستعماری، با نیاز دولت به سرمایه گذاری خارجی، نابودی ظرفیت های داخلی و مصرفی شدن روزافرون بازار وطنی، آغاز می شود و با عقد قراردادهای بلندمدت که منافع شرکت های خارجی را تامین و سرمایه انسانی داخلی را تضعیف می کند، اقتصاد کشورهای پیرامونی را وابسته تر و ضعیف تر می کند و درنهایت به ورطه نابوی مطلق می کشاند.

نگارنده پیش از این در مقاله ای، مرحله «درخودواماندگی» را به عنوان وضعیت مستقر توصیف کرده بود.^۱ له شدگی، مرحله ای است که پس از درخودواماندگی به ظهور می رسد. با تعمیق

وابستگی مسائل جدیدی مطرح می شود. خروج سودهای کلان از کشور، زیردستی کامل، مالکیت خارجی، برنامه ریزی فرهنگی همه جانبه برای گسترش تفاضل ارز در بازار مصرف، در نتیجه آن استثماری وارداتی، کاهش ارزش نفت در بازارهای جهانی به دلیل ظهور انرژی های جدید، عدم انتقال دانش و تکنولوژی از سوی طرف خارجی، بحران های اجتماعی ناشی از بیکاری نیروی کار وطنی، از دست رفتن سرمایه های اجتماعی، بحران های سیاسی ناشی از وابستگی و در نهایت ناپایداری نهاد دولت بچای توسعه و رفاه و مهم تر از همه نبود عدالت اجتماعی، که همگی به شکل غدد سلطانی غیرقابل درمانی به یکباره آشکار می شوند. اکنون چنین چشم اندازی ترسیم شده است. واگن های خط آهن شمال-جنوب به خارجی ها سفارش داده شده و در دست ساختند. فاینانس و سرمایه گذاری خارجی روی پروژه های معدنی و نفتی متمرکز شده است. مهندس نعمت زاده (وزیر پیشین صنعت دولت روحانی) از لزوم استفاده از مدیر خارجی سخن می راند. تدبیر بورژوازی و زندگی لوکس بیداد می کند و مهم تر از همه، در چارچوبی کلی، این سیاست ها «طبیعی نمایی» می شود و هر گونه نقد و مخالفت با آن رویارویی با عقل سلیم واتمود می شود. نشانه هایی کاملاً گویا که از شکل گیری یک گفتمان تمام عیار خبر می دهد.

افغانستان سازی ایران

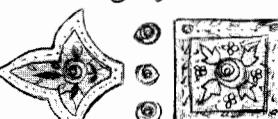
له شدگی اقتصاد جوامع پیرامونی در ارتباط با سرمایه داری، درباره افغانستان عملی شده و همچنان در حال پیشبرد است. کشوری مثل افغانستان با تاریخ و منابع طبیعی غنی - مثل ایران یا بخشی از ایران تاریخی - اکنون در مرحله ای است که تراپم از «خصوصی سازی جنگ» در آنجا سخن می راند. دولت آمریکا به عنوان یکی از اصلی ترین علاقه مندان به استخراج مواد معدنی در افغانستان تاکنون ۵۰۰ میلیون



دلار در این کشور سرمایه گذاری کرده است. ارزش ذخایر معدنی بکر افغانستان یک تریلیون دلار محاسبه می شود و آمریکا برنامه ریزی ای برای یک معامله برد-برد در افغانستان دارد. استدلال نئولیبرال این است: اگر طالبان بر منابع معدنی زیادی تسلط دارد و ریشه نامنی در افغانستان است، می توان با نبرد آمریکا با طالبان این نگرانی را از بین برد. اما هزینه های این نبرد، باید از صادرات مواد معدنی که توسط شرکت های خصوصی آمریکایی استخراج می شود، تامین گردد. این معامله را از این جهت برد-برد می گویند که در دراز مدت هم امنیت برقرار می شود و هم ایالات متحده به مراد دل خود در غارت مواد معدنی می رسد. در این راستا چندی پیش در رسانه ها خبری منتشر گردید مبنی بر اینکه شرکت «آکادمی» - که شرکتی آمریکایی در افغانستان است و خدمات امنیتی

می دهد- در تلاش برای خصوصی سازی جنگ در افغانستان است. البته حضور نظامی آمریکا و علاقه آن به شرکت در استخراج معادن موضوعی قدیمی است، اما این تلاش ها قطعاً نشان دهنده الگوی جدیدی از جنگ خواهد بود، جنگی بی پایان در قالب چشم اندازی بر-بر! الگوی آن نیز در صورت موفقیت می تواند در کشورهای هدف دیگر کاربردی گردد. برای این کار نیاز به یک نیروی مهاجم خارجی -مثلاً داعش- خواهد بود تا معامله بر-بر دیگری بسته شود. قطعاً برای کنترل نیروی داعش و تامین هزینه های احتمالی جنگ داخلی باید امتیازهایی داد که انتقال مواد خام معدنی و گشودن بازارها از جمله آن می تواند باشد. بدین ترتیب همه چیز حتی جنگ هم خصوصی خواهد شد و «افغانستان سازی ایران» مسئله ای است که می تواند در برنامه های امپریالیسم سرمایه داری ایران گنجانده شود.

پس مشکل فقط از نفت نیست و به معادن هم سرایت خواهد کرد. به نظر می رسد همه بلایا از گور اقتصاد واردات محور و غیرتولیدی ما بر می خیزد. ساختار اقتصادی ما به گونه ای بیمار است که حتی وقتی از رویای مثبت کردن تراز تجاری و افزایش صادرات صحبت به میان می آید، باز آنچه در اولویت قرار می گیرد صادرات منابع معدنی کشور است. برای جلوگیری از سوء تفاهم تاکید می کنم مسئله اتصال و ارتباط آزاد کالایی با جهان بد نیست و حتی به نظرم در شرایطی خاص می تواند وضعیت زیردستی کشورهای پیرامونی را بهبود و فقر و نابرابری ساختاری را کم کند. اتفاقاً چنین پیشنهاداتی هم داده شده است. اما مشکل اساسی تر این است: در شرایطی که ما چیزی برای صادرات نداریم و به درجات بالایی از عدم بهره وری و دلال مسلکی مبتلایم؛ چگونه می توان به رونق و توسعه اقتصادی امید بست. چگونه می توان جلوی توجیه اقتصادی واردات را گرفت.



متاسفانه ما از نظر ایجاد آمادگی هیچ یک از واجبات لازم را جهت حضور در رقابت آزاد جهانی فراهم نکرده ایم. البته بكلی هم بیکار ننشسته ایم و با بی معنی کردن گمرک به دلیل حجم بالای قاچاق و در کنارش اتصال شبکه ای ایران با کریدور شمال-جنوب، امکانات لازم جهت ادغام را به گونه ای غیرمستقیم فراهم کرده ایم: بی شک تجارت خارجی ما پس از اتصال به این کریدور بین المللی، دچار تغییرات بسیار گسترده ای خواهد شد. حجم واردات گسترش انفجاری خواهد یافت و از چند سو در فشار رقابت آزاد قرار خواهیم گرفت. له شدگی اینجاست که گربیان اقتصاد ما را خواهد گرفت. بیهوده نیست هند، برای ریل های کرویدور فاینانسی به ایران اختصاص داده است. همین کاری را که کالاهای چینی با تولیدات وطنی ما کرده اند، قدرت های دیگر جهان سرمایه داری

تکرار خوهند کرد. به قول احمد سیف: «بازار جهان پیرامونی باید با دلالی سازمان تجارت جهانی و قوادی سازمان بین المللی پول و بانک جهانی به روی تولید کنندگان جهان ثروتمند باز شود ولی نه اتحادیه اروپا دست از حمایت از تولید کنندگان خویش - به ویژه در بخش کشاورزی - بر می دارد و نه تنها ابرقدرت جهان حاضر است به کشاورزان خود دیگر یارانه (سوبیسید) نپردازد و بازارهایش را باز کند». (احمد سیف: ۱۷۱)

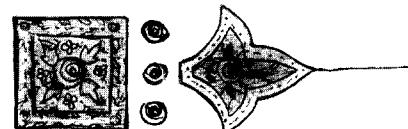
اینگونه است که فرش قرمز واردات گسترده می گردد و خط آهن بر روی آن کشیده می شود. سیاست های نهولیبرالی به عنوان پروژه ای مشارکتی، از روی آگاهی یا جهل در طول زمان بسط و توسعه پیدا می کنند. سیاست هایی که تجلی کاملی از گفتمان نهولیبرالیسم جهانی اند و به قول لاثکنو: «دقیقاً از آن رو که گفتمانند، طبیعی نمایی می کنند». سرنوشتی شوم که تنها قدرت آگاهی و اراده تک تک ما می تواند رو در روی آن بایستد و تغییرش دهد. واقعیت این است که این سیاست ها سیمای کریه خود را که جز فقر و ستم و جنگ و ضدیت با انسانیت نیست، زیر نقابی پنهان کرده اند. مبارزه با نهولیبرالیسم با برداشتن این نقاب آغاز می شود.

منابع:

Hass, William S., Iran, Newyork, 1946.p 212.

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: غنی، سیروس (۱۳۸۹) ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، انتشارات نیلوفر، ترجمه حسن کامشاد، جاپ پنجم.

مقایسه عملکرد مناطق آزاد تجاری موفق دنیا و ایران و بررسی میزان دستیابی به اهداف ایجاد این مناطق در ایران، دفتر تحقیقا و سیاست های پولی و بازرگانی، وزارت امور اقتصادی، معاونت امور اقتصادی، اردیبهشت ۱۳۹۵.



یتکین مورات، سیاست بین الملل در دوران پسانفت، ترجمه فاطمه مهتدی، روزنامه تجارت، شماره ۱۲۰۰، به تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۶.

دلیری، حسن (۱۳۸۷) تاریخچه سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ایران، قابل دسترسی در این آدرس:

www.aftabir.com

سیف، احمد، نهولیبرالیسم ایرانی، مجموعه مقالات دکتر احمد سیف درباره اقتصاد ایران، جلد اول و دوم.

پانوشت ها:

۱- تاج الملوك همسر دوم رضا شاه که در سفر تبعید همراه او بود در خاطراتش می نویسد: «یادم هست که رضا دو سه روز بعد از اشغال ایران به من گفت: تاجی جان ما خط (اشتباه) بزرگی کردیم که پل ورسک

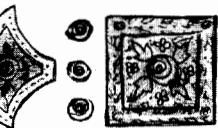
را منهدم نساختیم، ما باید از همان اواسط مرداد ماه که زمزمه حمله به ایران را شنیده بودم، اقدام به نابود کردن راه آهن می کردیم. رضا تا پایان عمر همیشه غبطه می خورد که چرا پل ورسک را، خراب نکرده و راه متفقین را نبسته است.»

تاج الملوك، خاطرات ملکه پهلوی، تاج الملوك آبرملو، تهران: به آفرین، نیویورک، نیما، ۱۳۸۰، ص ۳۰۵
 ۲- در تایید این مدعای دو شاهد یکی داخلی و دیگری خارجی می آورم. محمد مصدق که از آغاز طرح لایحه احداث راه آهن سراسری در مجلس با آن به مخالفت برخاسته بود، در خاطرات خود صریحاً به کارکرد استعماری و استفاده سوق الجیشی آن برای بریتانیا اشاره کرده است: «...ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز اینکه می خواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم هر سال مقداری زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند... هر چه کردند خیانت است و خیانت. با اینکه همگان به سودمندی راه آهن شرق و غرب، چه از لحظه تجاری و چه از لحظه نظامی، آگاه بوده و اعتقاد داشتند که این مسیر کاربردهای فراوانی دارد، ولی رضا شاه آن را نپذیرفت.»

افشار، ایرج، خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، تهران، چاپ پنجم، انتشارات محمد علی علمی.
 جان فوران نیز در کتاب «مقاومت شکننده» نگاهی انتقادی به راه آهن احداث شده در عصر رضا شاه دارد. او می نویسد: «بخش عمده منابع دولتی صرف طرح های زیربنایی شد که بازترین آنها راه آهن سراسری بود. احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که هزینه های ناگوار چندی داشت. تورم زا بود، هدف های اقتصادی چندانی نداشت و از هیچ یک از شهرهای عمدۀ کشور [جز تهران] عبور نمی کرد، سطح زندگی عمومی را پایین می آورد چون هزینه آن از طریق مالیات قند و چای تامین می شد. احداث هر مایل راه آهن ۳۵ هزار پند استرلینگ هزینه بر می داشت؛ در حالی که احداث جاده های ماشین رو یک تانیم درصد این هزینه امکان پذیر بود. به نظر می رسد عمدۀ ترین عملکرد آن، ایجاد امنیت داخلی در جنوب بود چون امکان اعزام و سیچ نیرو را آسان تر می کرد. در شمال نیز موجب بهبود وضع بازرگانی با شوروی شد و بنابراین تصادفی نبود که املاک رضا شاه در مازندران با احداث راه آهن ارزش بیشتری پیدا کرد.»

فوران، جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، نشر رسا.

۳- استدلال متقدان ریلی شدن شبکه حمل و نقل کشور بسیار روشن است. آنها می گویند بر اساس اعلام



پرهام، مترجم اندیشه گر

نگاهی به کارنامه علمی باقر پرهام

مسعود ریعی

پژوهشگر فلسفه



مترجم را می توان به پل اتصال، حلقه ارتباط یا سفیر حسن نیتی مانند کرد که شناخت تازه ای را در پس هر ترجمه ای برای خوانندگان آثار خود به ارمغان می آورد. مترجمان صدای بعض تمدن های ناشناخته ای هستند که به علت عدم آشنایی مخاطبان خود با مقوله زبان، عموماً در دسترس نیستند و اگر کوشش ها و زحمات پی گیر و خستگی ناپذیر این سربازان فرهنگ و انتقال دهنده ایان اندیشه نبود، مفاهیم و محتویات ارزشنه فرهنگ ملل، تنها به صرف نامفهوم بودن زبان، ناشناخته می ماند. ارزش های فکری کار یک مترجم، مانند جذابیت و زیبایی یک اثر هنریست. همانگونه که جذبه و گیرایی اثر، مانع از دیده شدن آفریننده آنست؛ هنر و زحمات مترجم نیز در پشت اثر ترجمه شده پنهان خواهد شد. ترجمه از نوع خوب، دقیق و رسا چون کیمیایی کمیاب است، همچون ریلی است که دو فرهنگ دور و یا نزدیک را به هم نزدیکتر و با هم سازگارتر می کند. اما براساس یک ضرب المثل معروف ایتالیایی، «مترجم، خیانتکار است» و این سخن زمانی صادق است که مترجم به عملد و یا به

سهو و نقص، سعی در کاستن از وزن مبدأ و یا با نارسانی علمی، در ترجمه به زبان مقصد افزوده و آن را فربه کند. درست مثل کیل و ترازو که بر قیمت افزاید و یا از جنس بکاهد و بقول مولانا:

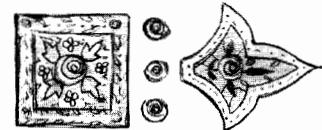
هم ترازو را ترازو راست کرد

در ترجمه صرفاً هنر زبان دانی نیست که ایجاز و اعجاز می کند، بلکه احاطه داشتن بر موضوع ترجمه نیز خود شرط دوم برای رسیدن به مقصود است. چه بسیار مترجمان معروفی که به علت عدم احاطه بر موضوع مورد ترجمه، پرونده ناموفقی از خود بیادگار گذاشته اند و شاهد مثال در این گونه موارد افرون از شمار است. اگر چه پیشینه ترجمه در ایران به زمان هخامنشیان می رسد، در آن زمان که از دحام دیدارهای سیاسی کشورهای دوست و رقیب، با قرادادهای تجاری در صلح یا جنگ ضروری می شد، حضور پررنگ مترجمان احساس می شد. در سطح محلی در گیلان نیز به علت موقعیت ارتباطی گوشواره شمال غربی ایران با همسایگان آن سوی خزر، مسئله ترجمه همواره دل مشغولی های جدی اهل کتاب و تحقیق این خطه از ایران بوده است. از کریم کشاورز (۱۳۶۵ - ۱۲۷۹ ش) روسي دان، مترجم و داستان نویس معروف گیلانی، محمود اعتمادزاده (۱۳۸۵ - ۱۲۹۳ ش) معروف به «م . ا . به آذین» فعال سیاسی، نویسنده و مترجم نامدار معاصر، سید حسن مرتضوی لنگرودی مترجم معروف حوزه فلسفه و علوم انسانی گرفته، تا همین روزها که زمزمه و دغدغه بر جسته کردن گیلکی از سوی گیلان دوستان شنیده می شود، خود نمونه هایی از رویکرد به زبان در گیلانست.

در این میان باقر پرهام را برگردیدیم که آثار ترجمه شده از او در بازار نشر کتاب از منابع مهم و طراز اول در مبانی علوم اجتماعی و سیاسی است. گرچه برگردان های او از نگاه تیز و نکته سنج اندیشمندانی چون سید جواد طباطبایی دور نمانده، اما تمام این نکته سنجی ها، خود در راستای اهمیت، اعتبار و انتنای به کار اوست نه رویکردی وارونه. نگارنده با سبک و سیاق ترجمه باقر پرهام از طریق کتاب داریوش شایگان؛ «هانری کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی» آشنا شده است.

مختصری درباره زندگی و ترجمه های باقر پرهام

باقر پرهام متولد اوخر زمستان ۱۳۱۲ در شهر رودبار گیلان معروف به رودبار زیتون است. او به تعبیر خود فرزند دهقان رودباری بی زمینی بود که بعدها پدر سر از شرکت ملی نفت ایران و پسر سر از ترجمه متون مهم اجتماعی، سیاسی و فلسفی در می آورد. پرهام تحصیلات ابتدایی اش را در دبستان «سیرووس» رودبار و آموزش دوران متوسطه را در دبیرستان های «مردھی» و «نوربخش» در



پرهام در مجموعه گفتارهایی که در «بانگاه فردوسی» آورده کار عظیم
فردوسی را به نیکولوماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) فلسفه سیاسی و اندیشمند معروف
ایتالیایی مانند کرده است



شهر رشت تجربه نمود. او در دوران تحصیل خود از حضور استادانی چون محمود هومن (۱۳۵۹-۱۲۸۷ ش)- استاد فلسفه و مهندس شیمی در دانشگاه تهران که خود در فلسفه شاگرد و دانشجوی
ژان وال (۱۸۸۸-۱۹۷۴) بود و آلن تورن (متولد ۱۹۲۵) جامعه شناس معروف فرانسوی- بهره مند
شد. اولین اثر ترجمه شده از پرهام، کتابی است درباره اگرستانتسیالیسم به نام «اندیشه هستی» اثر ژان
وال که این کتاب و همچنین دیدگاه اگرستانتسیالیستی آن در دهه چهل ایران رواج بسیاری داشت
و به مسائل و بحران‌های برآمده از دو جنگ معروف جهانی درباره انسان پاسخ می‌داد. پرهام خود
در مصاحبه چند تکه و وصله داده ای که در یکی از شمارگان ماهنامه «مهرنامه» به چاپ رسیده، نام
«اندیشه وجود» را با احساسی قرین حسرت و اندوه بر این کتاب آرزو کرده است!؟

کتاب بعدی او در ترجمه، «مبانی جامعه شناسی» تألیف هائزی مندراس (۱۹۲۷-۲۰۰۳) ابتدا مدیر
تحقیقات در پاریس و بعدها استاد دانشگاه شیکاگو، بود. کتاب سوم او ترجمه‌ای از؛ «مطالعاتی
درباره طبقات اجتماعی» اثر جامعه شناس روسی - فرانسوی ژرژ گورویچ (۱۸۹۴-۱۹۶۵) و استاد
جامعه شناسی دانشگاه سوربن است. پرهام بعد از این آثار به سراغ ترجمه کتاب معروف از ریمون
آرون (۱۹۰۵-۱۹۸۳) به نام «مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی»
می‌رود. آرون، جامعه شناس فلسفه و مفسر سیاسی فرانسوی که استاد
پیر سیاست امور خارجه آمریکا، هنری آفرد کیسینجر (متولد ۱۹۲۳) و
دوستِ ادب معروف فرانسه، ژان پل سارتر تا قبل از جنبش دانشجویی - کارگری به سال ۱۹۶۸
بود.

این چهار اثر اولیه و آثاری که بعدها به لیست ترجمه‌های پرهام افزوده شدند، ترجمه‌های کم
همیتی نیستند به این دلیل که هر یک از این متون محصول بحران‌هایی است که جهان غرب با
آن در گیر و دار بوده و به عنوان متون مهم درسی و آموزشی در چارچوب‌های آکادمیک، نمونه
هایی از یک مدل ذهنی و علمی مورد مطالعه و وارسی مفهومی از منظر جامعه شناسی قرار گرفته
اند. امروزه در نگاه ایدئولوژیک، به جامعه شناسی بسان علمی وارداتی و بیگانه نگریسته می‌شود.
اما جامعه شناسی علمی است که آبשخورهای مختلف علمی در آن تأثیرگذار بوده است. بنابراین

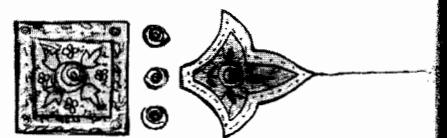


شاهست فردوسی یاما کیاول تنها به همانندی های حیرت انگزی که در زندگانی و سرگذشت این دو مردمی بینیم ختم نمی شود. از دیدگاه مضمون معرفتی آثار این دونیز باید گفت به راستی نیاتی همانند در کار بوده است، گیرم در دوقالب بیانی متفاوت

بسیار طبیعی است که در یک جامعه سنتی، عرصه برای جولان این علم و آشنايان به طریق و متون آن فراخ نباشد.

در نقد پرهام هم چهره های برجسته ای قلم زده اند. سید جواد طباطبایی در ترجمه او از مفهوم «پوزیتیویته» به معنی «ایجاب» در کتابی از روز گارودی (۱۹۱۳-۲۰۱۲) فیلسوف مسلمان شده فرانسوی به نام «در شناخت اندیشه هگل» اشکال وارد کرده است. طباطبایی که نقد خود را سال ها پیش از این بر ترجمه پرهام نوشته، بدون ذکر دلایل تعارض خود انگاشته، ترجمه واژه یاد شده را به ایجاب، تعارض دانسته است. اما پرهام در مقام دفاع از خود معتقد است که هیچ ترجمه ای به معنای مطلق کلمه کامل نخواهد بود. در نگاه او ترجمه متون فلسفی از نوع تفکر است، نه ترجمه لفظ به لفظ. زبان و زیان دانی همچون پلی است که مسیر تفکر از طریق آن پیموده می شود، بنابراین طبیعی است که از راه ترجمه، خواص و فواید زبان مبدأ گرفته شود. ترجمه ها را انواعی است مانند: ترجمه های تحت لفظی یا لفظ به لفظ؛ ترجمه های معنوی و ترجمه آزاد.

اندیشمندان معروفی درباره اهمیت و ارزش ترجمه سخن گفته اند از جمله زیان‌شناس مطرح و برجسته روس، رومن یاکوبسن (۱۸۹۶-۱۹۸۲) و ویلارد اورمن کواین (۱۹۰۸-۲۰۰۰) فیلسوف تحلیلی آمریکایی که درباره عدم قطعیت در ترجمه مطالب مهم و تأثیرگذاری گفته اند. غیر از آثار یاد شده، بالغ بر



۱۰ اثر گران سنگ دیگر در فهرست آثار ترجمه شده باقر پرهام قرار دارد که شامل آثاری از: کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)، هگل (۱۸۰۷-۱۹۱۷)، ژان هیپولیت (۱۹۰۷-۱۹۶۸) فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) فیلسوف و اندیشمند معاصر فرانسوی و ریمون بودون (۱۹۳۴-۲۰۱۳) مؤلف کتاب دو جلدی «مطالعاتی در آثار جامعه شناسان کلامیک» است که هر یک از این آثار، خود متونی ستبر برای آبیاری روح و روان تشنہ دانشجویان و پژوهندگان حوزه علوم اجتماعی است، حوزه ای که اگر نیک بدان نگریسته شود، در عقده گشایی مسایل و موضوعات برآمده از فرهنگ اجتماعی و سیاسی دوران ما می تواند بسیار مؤثر باشد.

یکی از آثار برگردان شده پرهام، کتابی است از ویلهلم فردریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) به نام «پدیدار

شناسی روح». همانگونه که بر اهل نظر پوشیده نیست، هگل این فیلسوف پیچیده نویس آلمانی که بعضی از او به عنوان فیلسوفی تلخ گوشت یاد کرده‌اند، از جمله فیلسوفانی است که همواره در غرب دو نگاه مثبت و منفی اندیشه‌های او را رصد می‌کرده؛ متفکرانی مانند کارل پوپر (۱۹۰۲–۱۹۹۴) فیلسوف اتریشی – انگلیسی که سراسر دیدگاه‌های منفی به او داشته، و در مقابل اندیشمندانی چون هربرت مارکوزه (۱۸۹۸–۱۹۷۹) جورج لوکاج و ثوری پردازان مکتب فرانکفورت دیدگاهی مثبت و بینابین نسبت به او ابراز داشته‌اند. کتاب «پدیدار شناسی جان» هگل را اولین کتاب هگلی هگل دانسته‌اند که او خود را به تمامی از چارچوب اندیشه‌های پیشینیانش به ویژه امانوئل کانت (۱۷۰۴–۱۷۷۵) و شلینگ (۱۷۷۴–۱۸۵۴) دو فیلسوف معروف آلمانی رهایی داده و خود را به عنوان فیلسوفی صاحب سبک نشان داده است. پرها م خود در مقاله‌ای از طریق رساله «رگ شناسی» این سیناعلت ترجمه‌این کتاب هگل را به «جان» بطور کافی و مفید توضیح داده است. دومین کتاب هگلی به ترجمه باقر پرها «استقرار شریعت در مذهب مسیح» است که از آثار و نوشه‌های دوران جوانی هگل فیلسوف است. این کتاب درباره الهیات مسیحی نوشته شده و پرها در این ترجمه مختصات دوگانه اندیشه سیاسی و فلسفی هگل را بازتاب داده است. در دو بخش اصلی کتاب ابتداءً مفهوم شریعت و خاستگاه نخستین آن توسط هگل تبیین می‌شود و آنگاه در بخش بعدی از جریان تبدیل کلیسا نخستین به دولت و نتایج فاجعه آمیز آن مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرد. موضوع تبدیل پیام‌های صلح آمیز مسیحیت با همه خصوصیتی که با نهاد دولت و حکومت داشت و تبدیل آن بعد از سه قرن به دولت و حکومت بیزانس، مسأله ایست که مورد تحلیل و بررسی اریک فروم (۱۹۰۰–۱۹۸۰) روانکار اجتماعی معروف آلمانی در کتاب «جزم اندیشه مسیحی» قرار گرفته است. خصوصیت با اندیشه‌های الهیاتی هگل، توسط سورن کی یر کگور (۱۸۱۳–۱۸۵۵) فیلسوف و اندیشمند دانمارکی که او را تحدیض هگلی ترین فیلسوف غربی نامدار کرده، مورد توجه جدی و عمیق قرار گرفته است. اگر مبنای بحث در نوشه‌حاضر هگل شناسی بود، روا بود که وارد مقاهمی اساسی دو کتاب مورد بحث از هگل می‌شدیم، در آن صورت زحمات فرهنگی مترجم کتاب به حاشیه می‌رفت، و اکنون با همه خدمات و نتایج فرهنگی که از طریق ترجمه‌های باقر پرها به دست معرفت پژوهان و حق پویان راه تحقیق رسیده، چیزی بزبان نمی‌آید مگر اینکه به مترجم کوشای ایرانی بگوییم دستانش پر توان تر باد.

آثار او غیر از قلمرو ترجمه، دو کار ارزنده دیگر در خصوص مبانی سیاسی و خردورزی در

ایرانست به نام؛ «با نگاه فردوسی. مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» و «ترازدی چشم اسفندیار: نگاهی انتقادی به کارنامه روشنفکران در تاریخ معاصر ایران». پرهام در مجموعه گفتارهایی که در «با نگاه فردوسی» آورده کار عظیم فردوسی را به نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) فیلسوف سیاسی و اندیشمند معروف ایتالیایی مانند کرده است، آنجا که می‌گوید: «هر چند جامعه هزار سال پیش ایران که فردوسی در آن می‌زیست با اروپای اوآخر عصر رنسانس و آغاز دوران مدرنیته قابل مقایسه نیست، اما تأمل در این ایات از شاهنامه ما را ب اختیار به یاد ماکیاول در رساله شهریار می‌اندازد. باید اعتراف کرد که شباهت فردوسی با ماکیاول تنها به همانندی های حیرت انگیزی که در زندگانی و سرگذشت این دو مرد می‌بینیم ختم نمی‌شود. از دیدگاه مضمون معرفتی آثار این دو نیز باید گفت به راستی نیاتی همانند در کار بوده است، گیرم در دو قالب بیانی متفاوت. «توضیح پرهام در پاورقی کتاب اینست که ماکیاول کتاب «شهریار» خود را به لورنسو دومدیچی فرمانروای جدید شهر فلورانس تقدیم می‌کند و فردوسی نیز که از دستگاه سیاسی محمود غزنوی سر خورده می‌شود، کتاب شاهنامه اش را». او در همین کتاب «با نگاه فردوسی» در توضیح واژه فرانسوی لائیستیه که به معنی عدم دخالت دین در امور دولتی است می‌نویسد: (لائیستیه هرگز به معنای دشمنی و معاندت با دین نیست اما به یقین به معنای جدا کردن کار دولت داری از کار شریعتداری هست... لائیستیه بعنوان پدیده مسلط اجتماعی هر چند برآمده روزگار بورژوازی غرب و تمدن مسیحی است اما اندیشیدن به آن، نویر این روزگار و تمدن نیست. لائیستیه در این روزگار و در دامان حوزه فرهنگی - دینی کشورهایی چون کشور ما راه رشد آن البته به دلایلی اساساً درونی مسدود گردیده و شهریاری در جهت مخالف آن یعنی آمیختن کشورداری و شریعتداری پیش رفته است. اندیشه



شاهنامه پژوهی باقر پرهام در ارتباط با مبانی شهریاری در سنجش خرد سیاسی ایران در آثار دیگر او قابل پیگیری است. اگر تقسیم بندی دوگانه در مورد مترجمان را به ذوقی و خطی روا بدانیم، باید باقر پرهام را از آن تیپ مترجمانی دانست که در کار مهم ترجمه، در تعقیب خط سیر اندیشه در تکاپوست، در مقابل، مترجمانی که از روی ذوق و علایق شخصی یا دوست داشتن کتاب و نویسنده ای دست به ترجمه می‌زنند. در ترجمان خطی، خواننده از طریق تورق بر کارنامه فکری یک مترجم، به تماشای مسیر اندیشه طی طریق خواهد کرد و شاهد فرایند تحقیقات و کوشش‌های مترجم در این زمینه خواهد بود. بررسی فنی و تخصصی از ترجمه‌های باقر پرهام در زمینه علوم اجتماعی و سیاسی محتاج نوشتاری جداگانه در این خصوص خواهد بود.